تفسیر احمد

سورة لقمان

Ketabton.com

جـزء - (21)

ترجمه و تفسیر سورة «لقمان»

تتبع و نگارش: امین الدین سعیدی - سعید افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورۀ لقمان

جزء 21

سورۀ لقمان در مکه نازل شده وداراي سي وچهار آيه وچهار رکوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره به سبب آنکه در برگيرندۀ داستان لقمان حکيم است، بەنام «لقمان» ناميده شد. لقماني که با شناخت وحدانيت خداوند جلّ جلاله، با عبادت وي، امر به فضايل و نهي از منکرات و رذايل، جوهر حکمت را دريافت.

در بيان شأن نزول سورۀ لقمان روايت شده است که: قريش از رسول الله صلّي الله عليه وسلّم در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس اين سوره نازل شد.

فحوي سورۀ لقمان:

سورۀ «لقمان» از جمله سوره های مکی بوده، که موضوع عقيده را بررسی ميکند و به مانند ساير سوره هاي مکی محور اصلی آن اصول سەگانەی اعتقادی يعنی توحيد، نبوت و معاد تشکيل مي دهد.

اين سوره با بحث در رابطه با قرآن، آن معجزەی جاويدان و پايدار حضرت محمد صلّی الله عليه وسلّم که تا بقای عالم باقی است، شروع شده و بر يگانگی پروردگار عالميان دليل و برهان اقامه کرده و دلايل درخشان دال بر قدرت و ابداع شگفت انگيز الله متعال در اين هستی بيکران را يادآور شده است. جهانی که در خِلقت آسمان و زمين، آفتاب و ماه، روز و شب، کوه‌ها و درياها (أبحار)، أمواج، باران‌ها، گياهان، درختان و ديگر اجزايش نظم و ترتيب استوار و متناسب برقرار است، و همان نظم و ترتيب در ديگر دلايل دال بر قدرت و يگانگی او مشاهده ميشود و بر قلب و جان تأثير نهاده و عقل را روشن می گرداند. و انسان در مقابل آن جز تسليم در برابر قدرت بی پايان خالق عظيم راهی نمی يابد.

ـ همچنين اِنظار مشرکان را به دلايل قدرت و يگانگی خدا که درجهان وسيع و پراگنده شده‌اند متوجه کرده و آنان را به شدت تکان داده و به لرزه در می‌آورد: **«هٰذا خَلْقُ اَللّٰهِ فَأَرُونِي مٰا ذٰا خَلَقَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ اَلظّٰالِمُونَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ﴿11﴾ سوره لقمان»** (اين آفرينش خداست، پس به من نشان دهيد که (معبودان) غير او چه آفريده‌اند؟ بلي، ستمگران (مشرك) در گمراهی آشکارند.).

ـ و سوره با برحذر داشتن «انسان» از آن روز رعب انگيز و هولناک که در آن نه مال سودی دارد و نه فرزند، خاتمه يافته است: **«يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْماً لا يَجْزِي والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴿33﴾** لقمان) (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنيد و بترسيد از روزی که هيچ پدری مسئوليّت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذيرد و هيچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئوليّت نمی‌کند، قطعاً وعدەی خداوند حقّ است، پس زندگی دنيا شما را نفريبد و (شيطانِ) فريبکار، شما را نسبت به خدا فريب ندهد.

لقمان:

نام لقمان بصورت کل دوبار در قرآن کريم ذکر شده است. اکثر محقّقان بر آنند که او حکيم

(c) ketabton.com: The Digital Library

بوده است و خواهر زاده یا خاله زاده ی حضرت أیوب علیه السلام می باشد. سال تولّدش مصادف با سال دهم سلطنت حضرت داوُد علیه السلام بوده و تا زمان حضرت یونس علیه السلام زندگی کرده است. (رساله:جرعه ای از زلال قرآن، ج 5، ص 151).

تعداد آيات، تعداد كلمات، و تعداد حروف:

طوريكه در فوق هم ياد آور شديم كه: سورۀ لقمان داراي سي‌وچهار آيه بوده، تعدا كلمات آن به: پانصدوچهل‌ودو كلمه ميرسد. وتعداد حروف اين سوره به: دوهزاروصدوده حرف ميرسد. (ملاحظه: اقوال درشمارش تعداد كلمات و حروف سوره هاي قرآن درطريق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفاصيل آنرا مي توان در سورۀ فاطر همين تفسير مطالعه فرماييد.).

محتوا و موضوعات سورۀ لقمان:

به طور کلی موضوعات و محتوای سورۀ لقمان در پنج بخش جمعبندي و خلاصه ميشود:

بخش اول بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات بخصوص هستند می کند، و در نقطۀ مقابل، سخن از کسانی میگوید که در برابر این آیات آن چنان سرسختی و لجاجت نشان مي دهند که گویی گوشهایشان کر است، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمي های ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خداوند متعال در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون، وآفرینش کوه‌ها در زمین، وجنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن میگوید.

بخش سوم قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرزوصیت به فرزندش نقل میکند که از توحید و مبارزه با شرك شروع شده، و با توصیه به نیکی کردن به پدر و مادر، نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبایی در برابر حوادث سخت، و خوشرویی با مردم، تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می یابد.

در **بخش چهارم** بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار ونکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایۀ عبودیت او است اقرار می گیرد. و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود، و به فکر آن سرای جاویدان باشد. این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی (نطفه و طفل در شکم مادر) که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

خصوصيات خاص سوره لقمان:

ازخصوصيات اين سوره، شامل معجزه ي جاودانه ي قرآن و هدايت رباني، قصه ي لقمان حكيم و وصاياي او براي پسرش است، تا مردم نيز از آن درس بگيرند، از شرك دوري ورزند، باپدر و مادر نيكي كنند و از كبر و خود خواهي روي برتابند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پايان سوره، سفارش به پارسايي و پرهيزگاري، بيم از عذاب قيامت و پنج گنج و حكمت الهي را تبيين مي كند. (آيه: 34 لقمان).

شأن نزول:

روايت شده است كه «نضر بن حارث» زنان آوازخوان را می‌خرید و اگر كسی می‌خواست مسلمان شود او را پيش برده‌ی آوازخوان می‌برد و به او می گفت: او را غذا و شراب بده و برايش آواز بخوان، و می گفت: اين از نماز و روزه و جنگيدن در راه خدا كه محمد تو را بدان می خواند بهتر است.

آنگاه آيه‌ی: **«وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يشْتَرِي لَهْوَ اَلْحَدِيثِ لِيضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اَللهِ»** نازل شد. (براي تفاصيل به اسباب نزول واحدی و تفسير قرطبی و البحر المحيط مراجعه كرده ميتوانيد.)

ترجمه و تفسير سورۀ لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ و مهربان

الم ﴿١﴾

«الم الف. لام. ميم؛ از جملۀ حروف مقطعات اند. هرچند مي دانيم كه معناهاي ارزنده دارند، اما خداوند متعال به مراد خويش در نزول آنها داناتر است.).

برخي از مفسران گفته اند كه: الم (در باره اين حروف گفته شد كه اسرار الهي است).

(معناي اين حروف به الله معلوم است والله تعالي داناتر است به مراد خود به آن).

به قولي: افتتاح‌كردن پاره‌اي از سوره‌ها با حروف هجاء، براي توجه دادن به اعجاز قرآن كريم است. يعني: بدانيد كه اين قرآن مركب از همان حروفي است كه اعراب بدان تكلم مي كنند پس آيا مي توانند آياتي مانند آيات آن را بياورند؟. «تفسير انوار القرآن» (١)

خوانندگان گرامي!

در آيات (1 الي 9) در باره قرآن و اثرش، رويگرداني كافران از آن و روي آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾

اين آيات كتاب پر از حكمت است.(٢)

اين آيات ها كتاب بديع مُحكم و با حكمت قرآن كريم‌اند كه خداوند متعال آنها را واضح ساخته و براي مردم بيان داشته است.

حكمت: يعني گذاشتن و نهادن يک چيز در جايگاه و محل مناسب آن است.

پروردگار با عظمت در آيات مختلف، از قرآن با صفت «حكيم» ياد ميكند؛ مانند **«وَ الْقُرْآنِ الْحَكيم»**؛ (يس،2.) **«وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ»**، (آل عمران، 58.)، **«الْكِتابِ الْحَكيم.»** (يونس، 1.) واقعاً قرآن عظيم الشأن حكيم است در احكام علمي خويش، حكيم است در راه حل هايي عالمانۀ خويش كه براي معالجه امراض انساني عام؛ فردي و اجتماعي

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبصورت كل براي اصلاح جامعه بشري ارائه داشته است، قرآن عظيم الشأن است در ترتيب آيات و سوره‌هاي خود و حكيم است در الفاظ و معاني خود.

هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾

مايه هدايت و رحمتي است براي نيكوكاران.(٣)

آيات قرآن كريم هدايتي براي مؤمنان اند.تا ايشان را به سوي حقّ و خوبي‌ها دلالت كند و رحمتي براي نيكوكاران است تا با ترس از الله متعال و پيروي پيامبرش اخلاص مندانه بدان عمل نمايند.

محسن: عمل‌كننده به نيكي‌ها، يا كسي است كه الله را چنان عبادت مي‌كند كه گويي او را مي بيند. چنان‌كه در حديث شريف آمده است: جبرئيل عليه السلام از رسول الله صلي الله عليه وسلم سؤال كردكه: «احسان چيست؟» فرمودند: «احسان آن است كه الله متعال را طوري عبادت كني كه گويي او را مي بيني زيرا اگر تو او را نمي بيني، قطعاً او تو را مي بيند».

عظمت قرآن عظيم الشأن :

واقعاً قرآن عظيم الشان كتاب است كه يكهزارو چارصد سال قبل انقلاب عظيمي را در عالم بشريت پر با نمود، نور اين كتاب چنان با قوت صلابت وبا عظمت است كه تا بشر زنده است نور آن به خاموشي نخواهد گرايد. قرآن عظيم الشأن مشعلی است كه آن خاموش نمی شود و چراغيست كه روشنی آن فرو نمی نشيند. قرآن كريم در يايی است كه عمق آن از تصور ها بيرون است، كتابيست كه حق و باطل را از هم جدا می كند، شك و ترديد را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنيدن آن قلب ها بشري را صيقل وجلاء ميدهد، اطمينان و آرامش را به انسان به ارمغان مي آورد. در فضيلت قرآن عظيم الشأن پيامبر بزرگوار اسلام با زيباي خاصي ميفرمايد: **«خيركم من تعلم القرآن و علمه»** (صحيح البخاری) (بهترين شما كسی است كه قرآن را مي‌آموزد و بديگران تعليم ميدهد.)

همچنان در حديث ديگري از ابن مسعود روايت است كه پيامبر اسلام فرموده است **«من قراء حرفاء من كتاب الله فله به حسنة والحسنةبعشرامثالها لااقول آلم حرف بل الف حرف ولام حرف وميم حرف.»** (سنن ترمذی و دارمی.) (كسي كه حرفی از كتاب خدا (قرآن) را بخواند برايش به آن (يك حرف) يك حسنه است و حسنه به ده چند است، من نمی گويم كه آلم يك حرف است بلكه الف يك حرف ولام يك حرف است وميم حرف ديگری است) يعنی تلاوت آلم سی حسنه دارد.)

همچنان در حديث ديگري كه راوي آن حضرت عمر رضي الله عنه است آمده است كه: تلاوت قرآن قلب را جلا ميدهد: **«ان هذه القلوب تعداً كما يعداً الحديد اذااصابه الماء قيل يا رسول الله وما جلاء ها قال كثرة ذكر الموت و تلاوتالقرآن»** (شعب ايمان بيهقی)

قلب ها زنگ آلود ميگردد مانند آنكه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود ميشود. از پيامبر اسلام پرسيده شد كه جلای آن به چه چيز هاست؟ فرمودند: به ياد آوری نمودن زياد از مرگ و تلاوت قرآن پاك.)

قرآن كتابي است كه خالق تمام هستي آن را براي هدايت ما انسانها بر پيامبر صلي الله عليه وسلم نازل فرموده است.

پس بدون شک كامل ترين كتاب در جهان است و چون كاملترين است حتماً در زندگي ما نقش حياتي و اساسي دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن كتابي نيست كه فقط براي هدايت مردمان كه يكهزار چهارصد سال قبل زندگي بسر مي بردند نازل گرديده باشد، بلكه قرآن كتابي است براي بشريت و در طول تأريخ بشريت تا اينكه بشريت زنده است قرآن كريم مورد رهنمايي ايشان ميباشد.
الهي! قرآن را مشعل رهنمايي زندگي ما قرار ده. آمين يا رب العالمين.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾

همانان كه نماز را برپا مي دارند و زكات مي دهند و به آخرت يقين دارند.(۴)
آنانيكه نماز را به كامل‌ترين طريق وبا اركان وخشوع وآدابش بجاء مي‌آورند، در جنب آن؛زكات اموال خويش را به منظور پاک نمودن نهاد خود و جلب رضايت خدا به مستحقانش پرداخت ميكنند. **«وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يوقِنُونَ»** و به روز جزا و اموري مانند ماحسبه و جزاي اعمال به كامل ترين وجه تصديق مينمايند.
از فحواي اين آيهٔ مباركه بر مي آيد كه: بدون نماز و زكات و يقين به روز آخرت، احساني اصلاً در كار نيست.
خوانندگان گرامي!
نماز ماشين ومُحّرِک اصلي اعمال عبادي در دين مقدس اسلام بشمار مي آيد.
مسلمانيكه به نماز اهميت قايل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته ميتوانيم كه اوبا ساير عبادات هم اهميت قايل بوده وبه اداي آن ارج واحترام خاصي قايل است.
ولي مسلماني كه نماز برايش بي اهيمت باشد، بايد در مورد اين انسان حكم كرد كه همچو انسانها ساير عبادت را نه تنها انجام نمي دهد و يا هم اگر انجام هم ميدهد، آنرا به نيت صحيح بجـاء نياورده و فايده اي چندان از آن بدست نمي آورد.
نماز از جمله عباداتي است كه قرآن عظيم الشان بر آن تأكيد بيشتر نموده، بنابر مهم بودن اين عبادات است كه كلمهٔ نماز يعني صلاه و مشتقات آن بيشتر از (۹۸) بار در قرآن عظيم الشأن تذكر يافته است.
نماز روح شخصي مسلمان را به مبداء هستي بخش مرتبط و متصل مي كند و با اين ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را براي انجام ساير وظايف و رسالت هاي فردي و اجتماعي آماده مي سازد.
خواندن وبجا آوردن نماز براي يک مسلمان علاوه بر آنكه انجام يک دستور و يک وجيبـهٔ الهي بشمار ميرود، خود مانع از انجام بسياري از اعمال زشت، ناپسند و مانع پيوستن انسان به ساير گناهان ميگردد.
يكي از فوايد با عظمت نماز اينست كه انسان را از فحشاء و منكرات نگاه ميدارد: «ان الصلاه تـنهي عن الفحشاء و المنكر».
نماز (صلاه) انسان مسلمان را به وقت، زمان، مكان، افراد و جامعه مرتبط ميسازد ورابطهٔ اتصال به حق وبُراق شدن جوهر ايماني انسان مسلمان مساعدت بنيادي ميكند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾

آنانند كه از جانب پروردگارشان از هدايت برخوردارند و ايشانند كه رستگارانند.(۵)

نقش قرآن در يافتن راه سعادت:

بدون شک در اين زمانه پيدا كردن راه درست و نادرست مشكل است. اما قرآن كريم بازبان شيرين بارها و بارها، راه سعادت و راه بدبختي را از هم جدا نموده است و به ما انسانها نشان داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن تلاش نموده است که به ما بگويد اگر ميخواهي خوشبخت شوي ودر آخرت سعادتمند باشي، از چه راهي بايد حرکت کني وچرا اگر گمراه شدي نا اميد نشوي و بتواني راه سعادت را پيدا نمائي.
زيرا قرآن راهي را پيش روي انسان مي گذارد که خداوند بزرگ ميخواهد ما در آن حرکت کنيم.راهي که نهايتاً به سعادت ختم ميشود وانسانها ميتوانند در آن راه، با خيالي آسوده حرکت نمايند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴿۶﴾

و برخی از مردم کسانی اند که سخن لهو وبيهوده را خريدارند تا [مردم را] بی [هيچ] علمي از راه الله گمراه کنند و [راه خدا] را به ريشخند گيرند برای آنان عذابی رسوا کننده خواهد بود.(۶)
معني ومفهوم کلي **«لَهْوَ الْحَديثِ»:** سخناني که انسان را غافل از چيزهاي سودمند دنيوي و اخروي کند. مانند: خرافات، افسانه‌هاي بيفايده، حرف‌هاي مضحک، و آوازهاي سخيف وبي وقار.
ويا هم **«لَهْوَ الْحَديثِ»:** «الحديث» به معناي گفته‌هاي قصه‌ها و داستانها ست، و معناي لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از کاري ضروري به غفلت بيندازد، لهو ناميده ميشود و بسا اوقات به چنين اموري هم لهو گفته ميشود که فايده معتد به نداشته باشند، تنها وسيله‌ي اشتغال به گذارنيدن وقت يا تفريحي باشند.

تحريم موسيقي و آواز از ديدگاه قرآن:

در مورد اينکه موسيقي حرام است به اين سه آيت از کتاب الله اکتفاء ميکنيم: اولين آيه همانا سورۀ (اسراء آيات 64-65) مي باشد، بعد از اين که شيطان امرالله تعالي را مبني بر سجده آدم ناديده گرفت و اخطار داد و قسم خورد که اگر تا روز قيامت به او فرصت داده شود فرزندان آدم را مطيع خويش خواهد ساخت وآنان را به گمراهي خواهند کشاند، مگر تعداد قليلي که اوامر و دستور اش سرپيچي کند.
پروردگار با عظمت تا روز قيامت به شيطان فرصت دادند و به او فرمودند: تو و پيروانت هر چه مي خواهيد بکنيد جزاي اعمال شما دوزخ است.
«وَٱستَفۡزِزۡ مَنِ ٱستَطَعۡتَ مِنۡهُم بِصَوۡتِكَ وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ وَعِدۡهُمۡۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴿64﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٞۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴿65﴾»(الاسراء:64-65). (و هرکس از آنان را که مي‌تواني با آواز خويش تحريک کن و سواران و پيادگانت را عليه آنان جلب کن و در اموال و اولاد با آنان شريک شو و به آنان وعده بده. و شيطان جز نيرنگ و فريب به آنها وعده نمي دهد.(65) در حقيقت تو را بر بندگان من هيچ تسلطي نيست و همين کافي است که پروردگارت حافظ و حامي (آنها) است.)
وطوريکه در (آيۀ 64،سورۀ الاسراء) **«وَعِدۡهُمۡۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا﴿64﴾»**
زيرا فريب شيطان هيچ چيزي را از سر آنها رد ودفع نمي‌کند. اما ابليس بندگان مخلص را نمي تواند به بيراهه بکشاند، زيرا کسي که به ريسمان الهي چنگ بزند خداوند او را حفظ مي‌کند و پيروزي نصيب ميفرمايد وشرارت شياطين انسي و جني را از سر او دور مي‌کند و درصدر اين شيطان، ابليس لعين قرار دارد. (تفسير طبري: 9، 119-122)

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اين آيات فوق الذكراطلاع و خبر است مبني بر اين كه اِبليس با كدام طريقه و وسايل بندگان الله را از راه مستقيم منحرف مي سازد.
و از جمله آن وسايل، آواز شيطان مي باشد كه توسط آن، شيطان، انسان‌ها را گمراه ميكند وبه دام خود مي‌افگند؛ اين دام موسيقي وساز وآوازحرام ميباشد.
از مجاهد بن جبر مكي(21-104 ق) كه امام بخاري و امام شافي به تفسيراش اعتماد داشت كه در عصر و زمانش پيشوا و شيخ مفسرين بوده روايت است كه: اين مفسر عالي قدر آواز اِبليس را به آوازني (طوله يا شبيلي) لهو و باطل معني و تعبير كرده است. (تخريج حديث توسط سعيد و ابن ابو دنيا و ابن جرير و ابن المنذر و ابن ابو حاتم صورت گرفته است. الدر المنصور: 312،5 و ابو نعيم: 298،3 و ابن الجوزي: 232.)
و از ضحاک بن مزاحم كه داراي علم و دانش زيادي بود و آن را توسط جبير از ابن عباس(رض) آموخته بود به ثبوت پيوسته او آواز شيطان را آواز ني گفته است. (سير اعلام النبلاء 598،4.).
ابن القيم(رح) معتقد است كه: ترديدي وجود ندارد كه سرود از بزرگ‌ترين آوازهاي شيطان به حساب مي آيد وشيطان توسط آن انسان‌ها را حقير پنداشته و به خوف و ترس و اضطراب مي كشاند و عملي ضد قرآن است، در حاليكه در سايه‌هاي قرآن دل‌ها آرام مي‌گيرد و مطمئن مي‌شود و به درگاه خداوند به نيايش مي‌پردازند. (تفسير قرطبي:288،10 و البحر المحيط: 58،6.).
دومين آيه همانا آيهٔ 6 سورهٔ لقمان است:كه ميفرمايد: **«وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ...»** لهو حديثي كه انسان را به خود راغب مي گرداند تا آن را بگيرد و مالش را در راه آن به مصرف برساند و مستحق عذاب الهي پنداشته شود، عذاب رسوا كننده، آن از آواز مي باشد!
از عبدالله بن مسعود(رض) درباره لهو حديث پرسيده شد و ايشان درجواب فرمودند: «لهو حديث، قسم به خداوند متعال آواز خواني است و سه مرتبه اين جواب را تكرار كردند». (روايت ابن ابو شيبه: 309،6 و ابن جرير: 61،11 و حاكم: 411،2 حاكم حديث را صحت دانسته و ذهبي با اين صحت موافق است و بيهقي: 223،10 و ابن جوزي: 231.).
از ابن عباس(رض) صحابي جليل القدر و علم امت اسلام و مترجم قرآن مجيد و شيخ مفسران بوده؛ لهو حديث را اين طور معني كرده است: آواز و نظاير آن. (روايت ابن ابو شيبية: 309،6 امام بخاري در ادب 357،1 و ابن جرير: 61،11 و 62،9 بيهقي: 221،10 و 333 و ابن جوزي: 231.)
عبدالله بن عمر فقيه مردم مدينه و مفتي آن زمان گفته است. (سير اعلام النبلاء: 203،3.) لهو حديث در قرآن به معناي ساز و آواز است. (تفسير قرطبي: 52،14.).
جابر ابن عبدالله (رض) بعد از ابن عمر فقيه و مفتي مردم مدينه به حساب مي‌آيد، ايشان درباره لهو الحديث از ديدگاه قرآن كريم ميفرمايند كه: آواز خواني و گوش دادن به آن است. (روايت ابن جرير: 62،11.).
بناءً در فوق ملاحظه نمود كه: اين چهار فقيه بزرگ و سرشناس صحابه به صراحت فرموده‌اند كه: لهو حديث عبارت از آواز خواني است و قول صحابه در تفسير، سند و دليل مي باشد؛ زيرا صحابه كرامش به علم تفسير از ديگران.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عالمترند و ايشان نزول قرآن كريم را به چشم خود مشاهده و لمس كرده‌اند و آن اوضاع و احوال را بهتر مي‌دانند كه، اين آيات به آن اختصاص يافته است و ازجانب ديگر آنها از قرآن فهم كامل و علم صحيح دارند خصوصاً علما و مشايخ آنها در اين راه پيش قدم اند، هم چنان وقتي اقوال تابعين بر تفسير آيتي اجماع كنند، حجت و برهان مي باشد.
دربارۀ معني و مفهوم لهو الحديث در قرآن كريم، صحابه و تابعين قول متفق دارند كه به معناي آواز خواني است. (مقدمه اصول تفسير ابن تيميه: 95،105.)
چنانكه بعضي از تابعين بر اين معني تصريح كرده‌اند كه عبارتند از:
1ـ مجاهد ابن جبر(روايت ابن ابيشبية: 6،309، طبري 11،62، ابن جوزي: 231 و الدر المنثور: 6،505.)
2 ـ عكرمه كه ايشان از امامان بزرگ و پيشوايان علم تفسير و قرائت قرآن به حساب ميروند و در نزد ابن عباس(رض) تعليم يافته و از او علم آموخته است. (روايت ابن ابيشبية 6،309، ابن جوزي، 231 و ابن ابي الدنيا الدر المنثور: 6،505.)
شعبي/ عكرمه را اين گونه معرفي مي‌كند كه: هيچ كسي را عالمتر و داناتر به كتاب الله از عكرمه نديدم. (غاية النهاية: 1،515 و طبقات الداودي: 1،386.).
3ـ مكحول به (روايت ابن عساكر، الدر المنثور: 6،505.) ايشان يک تابعي بزرگوار مي‌باشند و در عصر خود امام و پيشواي مردم شام بود و از مذهب او تقليد مي‌كردند. (سير اعلام النبلاء: 5،155.)
4ـ ابراهيم نخعي به (روايت ابن ابو الدنيا، الدر المنثور: 6،505.)فقيه عراق و علمبردار فتوا در آنجا. (سير اعلام النبلاء: 4،520.).
5ـ عطاء خراساني: محدث و مفتي مجاهد.(به روايت ابن ابو حاتم و حاكم در كتاب الكني، الدر المنثور: 6،505 5،507.)
6 ـ حسن بصري به (روايت ابن ابو حاتم، الدر المنثور: 6،505.) فقيه مردم بصره و محدث، شخصيتي كه حضرت عمر(رض) درباره‌اش اين چنين دعا كردند: بارالها حسن بصري را در علم دين دانشمند و محبوب مردم بگردان و اين دعا نيز اجابت شد. و نيز ايشان كسي هستند كه از سينه أم المؤمنين أم سلمه رضي الله عنها شير خورده اند. (سير اعلام النبلاء: 4،563.).
و همچنين هفت تابعي ديگر كه به وضاحت و صراحت گفته‌اند كه معناي لهو الحديث در اين آيه آواز خواني ميباشد و هيچ كس هم با اين رأي مخالفت نكرده است.
سومين آيه: همانا (آيات 59 ـ 61 سورۀ النجم) است: طوريكه خداوند متعال ميفرمايند:«أَفَمِن هَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ تَعۡجَبُونَ﴿59﴾ وَتَضۡحَكُونَ وَلَا تَبۡكُونَ﴿60﴾ وَأَنتُمۡ سَٰمِدُونَ﴿61﴾»(آيا از اين سخن الهي تعجب ميكنيد؟(60) و ميخنديد و گريه نمي‌كنيد.(61) در حاليكه شما غافليد و هوس رانيد؟)
خداوند مشركين را مخاطب ساخته و ميفرمايد: آيا به حيرت مي‌افتيد كه اين قرآن بر محمد صلي الله عليه وسلم نازل ميگردد و او را به استهزاء و مسخره ميگيريد و ميخنديد وگريه نميكنيد، به خاطر آنچه از عذاب كه براي گناه كاران پيش بيني شده است و سامد (سامدون: سمود: لهو و سر بلند كردن از روی تكبر) كه در كل مكروه و مذموم كه خداوند متعال در اين آيه ذكر فرموده عبارت از آواز خواني است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن عباس(رض) فرموده است: «سمود» در اين آيه به معناي آواز خواني است، طبق لغت زبان مردم يمن، چنانكه ميگويند: (اسمد لنا) يعني: بخوان براي ما و نغمه سرايي كن.(روايت طبري: 13، 82 و ابن ابو الدني: ا 13 و البزاز: 3، 72 و بيهقي: 10، 223 و ابن جوزي: 231.).

شأن نزول آيهٔ 6:

ابن جرير طبري از ابن عباس(رض) در بيان شأن نزول روايت كرده‌است كه فرمود: اين آيه درباره مردي از قريش به نام نضر بن حارث نازل شد كه كنيزكي آوازخوان را خريداري كرده بود و به مجرد اين كه مي‌شنيد كسي قصد ورود به اسلام را دارد، آن كنيزک آواز خوان را نزد او مي‌برد و به وي ميگفت: براي او غذا و آب بده و برايش آواز بخوان. و به آن مرد ميگفت: اين بهتر از آن چيزي است كه محمد صلي الله عليه وسلم تو را به سوي آن (از نماز و روزه و جهاد) فرا مي خواند.

مقاتل ميگويد: «اين آيه درباره نضربن حارث نازل شد كه به منظور تجارت به سرزمين فارس مي رفت پس، از آنجا كتاب‌هاي اعجميان را مي‌خريد و آن‌ها را براي قريش روايت ميكرد و ميگفت: محمّد شما را به شنيدن داستان هاي عاد وثمود فراميخواند ومن شما رابه شنيدن داستان‌هاي رستم واسفنديار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشركان داستان هاي او را گرم و نمكين دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو مي‌گذاشتند.

تحريم موسيقي در احاديثي نبوي:

1- رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايند: «از امت من مردماني خواهند بود كه زنا، ابريشم، شراب و آلات موسيقي را حلال مي شمارند». بخاري.اين حديث از دو جهت برتحريم موسيقي وآلات آن دلالت دارد:

الف: فرموده آنحضرت صلي الله عليه وسلم «حلال مي شمارند» به صراحت حرام بودن موسيقي وآلات آن را مانند أشياي ديگري كه در حديث ذكر است بيان مي نمايد.

ب: پيوسته بودن آلات موسيقي با آنچه كه حرام بودنش هويداست (زنا، شراب، ابريشم) دلالت واضح بر تحريم آلات موسيقي دارد و اگر حرام نمي بود يكجا و پيوسته با آن‌هاذكر نمي‌شد.

2- همچنان رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايند: «دو آواز نفرين شده از حق دورند و من از آنها نهي ميكنم: صداي ني و صداي شيطاني كه به هنگام شادي آواز مي‌خواند (آواز خوان)، و صدايي كه در هنگام نزول مصيبت بلند مي‌شود، و بر سر و صورت زدن و گريبان چاک كردن است» سنن ترمذي.

3- همچنان پيامبراسلام ميفرمايند: «در اين امت فرو بردن به زمين، باريدن سنگ و مسخ شدن رخ خواهد داد، و آن هنگامي كه باده هاي شراب را بنوشند و كنيزک هاي آواز خوان را بگيرند و آلات موسيقي را بنوازند» السلسله الصحيحه.

4- آن حضرت صلي الله عليه وسلم ميفرمايند: «الله متعال برامتم قمار، شراب، طبل و طنبور را حرام گردانيده است، و برايم نماز وتر را افزو» صحيح الجامع.

روايت است كه عبدالله بن عمر(رض) آواز ني نوازي را شنيد كه ني مينواخت پس انگشتان خود را بر گوش‌هاي خويش نهاد ومَرْكَب خود را از راه به كناري كشيد وبه خادمش نافع فرمود: اي نافع! آيا هنوزهم آواز آنرا ميشنوي؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

نافع ميگويد: گفتم: آري. پس همچنان انگشتانش درگوش‌هايش بود تا آنكه گفتم: نه. ديگر آواز ني را نمي شنوم. آنگاه دستانش را از گوش‌هايش برداشت و مركبش را به راه باز آورد وفرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم را ديدم كه صداي ني چوپاني را شنيدند پس چنان كردند كه من اكنون كردم.

بخاري از عبدالرحمن بن غنم اشعري روايت مي كند كه گفت: ابو عامر يا ابو مالک اشعري براي ما روايت كرده اند كه از پيامبر صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ شنيده است كه فرمود: «لَيكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ وَلَينْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَي جَنْبِ عَلَمٍ يرُوحُ عَلَيهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ يأْتِيهِمْ يعْنِي الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ فَيقُولُونَ ارْجِعْ إِلَينَا غَدًا فَيبَيتُهُم اللَّهُ وَيضَعُ الْعَلَمَ وَيمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَيوْمِ الْقِيامَةِ» بخاري (5590)

«در ميان امت من افرادي پيدا خواهند شد كه زنا و لباس ابريشمي و شراب و آلات موسيقي را حلال مي شمارند و اقوامي قله ي كوه ها زندگي مي كنند و هنگام شام كه چوپان، گوسفندان آنها را به خانه مي آورد كه اگرمسكيني نزد آنها بيايد و نيازش را از آنها بجويد، ميگويند: فردا نزد ما باز گرد، اما شب هنگام خداوند آنها را هلاک ميكند و كوه را بالاي آنان مي اندازد، و گروهي ديگر را به ميمون و خوک تبديل مي كند كه تا روز قيامت به همين صورت باقي خواهند ماند.»

ديدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسيقي:

امام ابو حنيفه(رح):

امام ابوحنيفه(رح) در تحريم و عدم جواز آواز خواني بسيار تأكيد مي‌نمود و سخت‌گير بود حتي كه هيچ يک از ساير مذاهب به پايه او نمي‌رسيد.

امام ابو حنيفه شنيدن موسيقي را معصيت مي پنداشت. (تلبيس ابليس 229.) پيروانش گفته‌اند: گوش كردن صداي موسيقي و آواز خواني حرام است.

آنها استدلال ميكنند كه، پيامبراكرم صلي الله عليه وسلم فرموده‌اند: شنيدن لهو وموسيقي گناه است ونشستن درآن مجلس فسق ولذت بردن از آن كفر است.

حديث مذكور از زمره احاديث مرسل مكحول به شمار مي آيد. (فتاواي بزازية حاشيه فتاواي هندي 6،359) و حديث مرسل استاد مكحول روايت كرده است. امام ابوبكر جزائري در رساله‌اش تحت عنوان حكم الموسيقي و الغناء ميگويد: امام ابوحنيفه درتحريم ساز وموسيقي وسرود بسيار سخت‌گيري كرده و هر دو را موجب فسق دانسته و شهادت مرتكب را مردود شمرده است و پيروانش نيز شنيدن سرود را فسق و لذت بردن از آن را كفر تلقي كرده‌اند، و چون استنادشان را يک حديث ضعيف تشكيل مي دهد پس مي توان گفت كه كفر تا كفر فرق دارد و كفر معصيت، معصيت پنداشته مي شود و انسان را از دين اسلام خارج نمي‌كند. امام ابو يوسف فرموده است: اگر مسلماني آواز لهو و لعب و موسيقي را از داخل خانه بشنود بايد بدون اجازه داخل شود و آن منكر را تغيير بدهد زيرا تغيير منكر، بر هر فرد واجب است، و بايد امام مسلمين، موسيقي نواز را به زندان بيندازد ياشلاق بزند و تبعيدش كند.)

امام مالک (رح):

از امام مالک (رح) پرسيده شد: كدام آوازها را مردم مدينه جايز ميپندارند؟ (راوي خلال: 131..و165)در جواب فرمودند: يک تعداد فاسقان ديار ما به آن عمل مي‌كنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفته است: کسي که کنيزي خريد و بعد از آن ثابت شد که يک آواز خوان است، آن وقت ميتواند او را به داشتن عيب بر فروشنده رد کند؛ زيرا آواز خواني عيب پنداشته مي شود.

امام شافعي(رح):

امام شافعي(رح) فرموده‌اند: شهادت آواز خوان، چه مرد باشد چه زن قابل شنيدن و گوش دادن نمي باشد و کسي که به اين شغل اشتغال ورزد با او مثل شخص سفيه و نادان رفتار ميگردد و يک شخص بيمروت مي باشد.(راوي خلال: 191.). و نيز فرموده است. آواز خواني يک نوع ديوثي پنداشته ميشود.

نيز فرمودند: در بغداد يک چيزي را گذاشتم که تغبير نام دارد و زنديقان آن را ايجاد کرده‌اند و مردم را با انجام آن از قرآن باز ميدارند. (تغيير: ذکر خداوند به دعا و تضرع و تلحين و طرب است. بدين ترتيب که مطرب و موسيقي نواز جلوي خود يک بالشتي را مي گذارد و با چوب بر آن مي‌زند.)

(در ضمن بايد گفت که اين روايت را در تلبيس ابليس: 330. مي توانيد ملاحظه فرمايد.)

امام شافعي(رح) در بارۀ کسي که قرآن کريم را به لحن و طرب و آهنگ ميخواند اين چنين حکم کرده و فتواء ميدهد. پس اگر او امروز اوضاع و احوال سرايندگان زمان ما را مي ديد چه احساسي پيدا ميکرد؟

ديوث کيست:

ديوث به شخصي گفته ميشود که همسرش زناي محصنه کند او در اين باره غيرت و حسادتي نداشته باشد. ديوث همچنين به معني کسي که زن خود را براي رابطه جنسي بدسترس ديگران رها ميکند. اصل اين کلمه سرياني است و بدين تريب به زبان عربي وساير زبانها وارد شده است).

در شرعيت اسلامي اگر کسي در مسئله حرمت زنش بي غيرتي نشان دهد ديوث شناخته ميشود، و مطابق حکم حديثي شريف؛ ديوث وارد جنت نميشود. پيامبر صلي الله عليه و سلم فرموده است: **«ثَلَاثَةٌ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيهِمْ الْجَنَّةَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْعَاقُّ وَالدَّيوثُ الَّذِيقِرُّ فِي أَهْلِهِ الْخَبَثَ»** (صحيح، روايت احمد 5349)، يعني: (سه کس هستند که خداوند بهشت را بر آنها حرام گردانيده است: شراب خوار، و کسي که نافرماني والدينش ميکند، و ديوثي که بر پليدي زنش راضي ميشود).

امام احمد ابن حنبل(رح):

امام احمد ابن حنبل(رح) ميفرمايند: آواز، ني، سرنا، طنبور، رباب آرمونيه و ساير آلات موسيقي حرام اند. (تلبيس ابليس: 245 حکايت ابن عقيل.).

و دربارۀ تغبير ميفرمايند: تغبير بدعت نويني است که درشرايع سابقه نداشته است. (روايت خلال: 187 تلبيس ابليس ملاحظه شود.).

به امام گفته شد که، تغبير دل را نرم مي‌کند و باز ايشان تکرار کردند که، بدعت است.(روايت خلال: 187 تلبيس ابليس ملاحظه شود.).

شخصي از امام پرسيد: اگر از من خواستند که مرده‌اي را غسل دهم ناگهان صداي دُهلي را شنيدم آن وقت چه کار کنم؟ فرمودند: اگر توانستي دهل را پاره کن درغيراين صورت از آنجا دورشو. (روايت خلال.) (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسيقي و سرود از ديدگاه اسلام تأليف شيخ احمد بن عبدالعزيز حمدان)

اجماع اهل علم بر تحريم موسيقي:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اجماع و اتفاق علماء مبني بر تحريم موسيقي وآلات آن را جمعي از علماء نقل كرده اند، از آن جمله امام قرطبي، ابن صلاح و ابن رجب رحمهم الله.
اين عده علماء متفق اند كه موسيقي به دليل قرآن و سنت ممنوع است و آلات آن مانند ني، طنبور، طبل وغيره (آلاتي كه با نام هاي جديد و در موسيقي از آن استفاده ميشود) همه حرام بوده از هيچ عالمي اعم از سلف و خلف كه سخنش معتبر باشد اختلافي وارد نشده كه آن را مباح دانسته باشد. پس چگونه حرام نباشد در حاليكه موسيقي شعار باده گساران و فاسقان و در عين زمان تحريک دهندۀ شهوت ها، فساد و بي‌حيائي ميباشد؟

سرور و شادمانی در مراسم نکاح:

مراسم عقد نکاح باید با سرور و با خواندن های مباح وزدن دف در بین مردم اعلان گردد.
درحدیث متبرکه از حضرت بی بی عائشه(رضی الله عنها) از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است آمده: «اعلنوا هذا النكاح واجعلوه فی المساجد واضربوا علیه الدف»(رواه احمد والترمذی).
همچنان در حدیث متبرکه دیگری پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أعلنوا النكاح» (ازدواج را اعلان کنید) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۷)، (صحیح ابن حبان: ۱۲۸۵ / ۳۱۳).
و در حدیث دیگری از خالد بن ذکوان روایت است: ربیع بنت معوذ بن عفراء گفت: «جاء النبی صلی الله علیه وسلم يدخل حين بني علي، فجلس على فراش كمجلسك مني، فجعلت جويريات لنا يضربن بالدف ويندبن من قتل من آبائي يوم بدر، إذ قالت إحداهن: وفينا نبي يعلم ما فی غد. فقال: دعي هذه وقولي بالذي كنت تقولين» (وقتی که به خانه داماد برده شدم پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من آمد، وروی فراشي نشست همچون نشستن تواز من. دختر نیمه جوان ما دف (دایره) می زدند وخوبي هاي پدرانشان را که در روز بدرکشته شده بودند یادآور میشدند، در این حال یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که از آینده خبردارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن را ترك كن و آنچه را که قبلاً می گفتی بگو.) (حدیث صحیح: آداب الزفاف: ۱۰۸)، (صحیح امام بخاری:) فتح الباری (۵۱۴۷ / ۲۰۲ / ۹) (سنن ابو داوؤد) عون المعبود: ۴۹۰۱ / ۲۶۴ / ۱۳)، (سنن الترمذی: ۱۰۹۴ / ۲۷۶ / ۲.).
همچنان در حدیث دیگری میفرماید: **«فصل ما بين الحلال والحرام الدف والصوت في النكاح»** (تفاوت میان حلال و حرام در ازدواج دف وآواز است) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۸)، (سنن نسائی: ۱۲۷ / ۶)، (سنن ابن ماجه: ۱۸۹۶ / ۶۱۱ / ۱)
سیرت نویسان مینویسند که: در یک عروسي حضرت عايشه (رضي الله عنها) فارعة دختر اسعد (رضي الله عنها) را در مراسم عروسي اش به منزل شوهر وي نبيط بن جابر انصاري برد. رسول الله صلي الله عليه وسلم به او فرمود:**«يا عائشة، ما كان معكم لهو؟! فإن الأنصار يعجبهم اللهو»** يعني: «اي عايشه! آيا همراه شما سرگرمي (دف و غيره) نبود؟ زيرا انصار، سرگرمي را دوست دارند.» (بخاري)
در روايتي آمده است كه آن حضرت صلي الله عليه و سلم فرمود: **«فهل بعثتم معها جارية تضرب بالدف، وتغني؟»** يعني: «آيا كنيزي را با او روانه ساختيد تا دف بزند و آواز بخواند؟» عايشه رضي الله عنها گفت: او چه بايد مي خواند يا رسول الله؟ فرمود: بايد چنين

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميخواند: **«أتيناكم أتيناكم فحيونا نحييكم ولولا الذهب الأحمر ما حلَّتْ بواديكم ولولا الحنطة السمراء ما سمنت عذاريكم)**

معني شعر: «ما آمديم، ما آمديم، سلام و درودمان گوييد تا سلام و درودتان گويم اگر طلاي سرخ نبود آراسته نمي گشت بيابان هاي تان و اگر گندم هاي طلائي نبود دوشيزگانتان فربه نمي گشتند.».

يادداشت:

طوريكه ياد آور شديم: در شرع اسلام استفاده از دف به همراه ترانه متداول و معمول در مراسم عروسي جايز است. ترانه اي كه درآن به چيز حرامي دعوت داده نشود و چيز حرام در آن ستايش نگردد، وآن هم در قسمتي از شب، فقط زنان اين كار را براي اعلام نكاح انجام دهند، همان طور كه درسنت صحيح از پيامبر صَلَّي اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روايت است.(ابن ابي شيبه در مصنف خود (16406) و ترمذي (1018) روايت كرده است.) اما زدن طبل در عروسي جايز نيست بلكه فقط بايد با دف بسنده كرد.

گفتني است كه از ابو حنيفه، شافعي و احمد بن حنبل (رحمه الله تعالي عليهما جميعاً) قول به مكروه بودن غِنا (آواز خواني) نقل شده است. ولي از زدن دف (دايره) در مجالس نكاح و عروسي باكي نيست.

حكم آواز بدون موسيقي چيست؟

آواز يا ترانه ي بدون موسيقي و بدون طبل و دف و ديگر ادوات موسيقي جايز است، البته با وجود شرايط زير:

1- در شعر آن كلمات منكر وجود نداشته باشد (مانند سخن گفتن از صفات زنان و مسائل مشابه همچون عشق و عاشقي بين زن و مرد و ديگر عبارات منكر ديگر.).

2- عبارات شرک و كفر آميز در آن وجود نداشته باشد (مانند عباراتي بر عليه توحيد باري تعالي يا مدد از اولياء الله يا بر عليه دين يا يكي از ارزشهاي ديني سخن گفتن)

3- نبايد باعث شود كه اين آواز فرد را از عبادات و ذكر الله تعالي باز دارد و وي را به امورات بيهوده مشغول سازد.

4- بهتر است از شعرهايي استفاده شود كه در راستاي نشر دين و اخلاق باشد. (اناشيد اسلامي).

آنچه از موسيقي مستثني گرديده است:

بايد دانست كه نزد فقهاء آواز خواني حرام همانا ساز وسرودهاي است كه نفس ها را بر حرام بجنباند وآن را بر هوا وهوس بر انگيزد مانند غزل هاي كه در آن سخنان شرم آور مثل توصيف زنان و ذكر شراب وساير محرمات باشد كه به اتفاق علماء حرام است، و گرفتن مزد در قبال آن جايز نيست. اما سرود و آواز خواني مباح آنست كه آز آنچه ذكر شد سالم باشد، بنابر اين مقدار اندک آن در اوقات شادي مانند عروسي و روز عيد و نيز به خاطر ايجاد نشاط بر انجام دادن اعمال دشوار بدون آلات موسيقي جايز است، طوريكه رسول اكرم صلي الله عليه وسلم براي ايجاد نشاط در هنگام حفر خندق پيرامون مدينه آن را تجويز كردند.

اما بدعت هايي كه امروز بعضي‌ها بنام ذكر و حلقه سماع سرودن موسيقي را پديد آورده اند حرام أند است و اسلام از آن مبرا و بيزار است. والله أعلم بالصواب.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکم سرود و ترانه هاي اسلامي:

علماي کرام در مورد ترانه هاي اسلامي شروط و ضوابطي را بشرح ذيل وضع نموده اند:
ـ آلات موسيقي در آن استعمال نشود.
ـ به آواز زنان نباشد.
ـ سخنان بيهوده و نا مشروع در آن نباشد.
ـ داراي لحني نباشد که شنونده را به مستي و طرب آورده و دچار فتنه گرداند.
ـ در سرودن و شنيدن آن افراط صورت نگيرد تا مبادا عادت مسلمان نگردد طوريکه همه اوقات خود را در آن ضايع سازد و از خواندن و شنيدن قرآن وي را دور نمايد.

علاج شنيدن موسيقي:

آنعده از برادران و خواهراني که معتاد به شنيدن موسيقي هستند و به آن علاقه خاص دارند نکات ذيل را بخاطر ترک پيشنهاد ميداريم:
ـ بايد بدانند که موسيقي ازاعمال شيطان است وباعث خشم وغضب الله ميشود.
ـ به ذکر الله سبحان بپردازند زيرا با ذکر الله تعالي قلب مسلمان آرام و مطمئن ميگردد، چنانکه الله تعالي ميفرمايد: «ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴿28﴾»[الرعد: 28].
«همان کساني که ايمان آورده‌اند (راه يافتگان همان کساني هستند که) دل‌هايشان به ياد الله آرام ميگيرد، آگاه باش که با ياد الله دل‌ها آرامش مييابد».
در خانه، موتر و ديگر جاهايي که به موسيقي گوش ميداد کست قرآن کريم و يا ترجمه آن را بشنود تا شيطان از وي مأيوس شود. پيامبر گرامي ما چنين توصيه مينمايند: «بدون شک شيطان از خانه‌اي‌که سورۀ بقره در آن خوانده ميشود متنفر مي‌گردد».
کتاب هاي سيرت نبي و قصه هاي ياران راد مرد پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم را به عمق مطالعه کند.
ـ ميتوانند به بعضي ترانه‌هاي اسلامي گوش فرا دهند. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسيقي و سرود از ديدگاه اسلام شيخ احمد بن عبدالعزيز حمدان.).

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

چون آيات ما بر او تلاوت شود متکبرانه روي بر مي گرداند، گويي آنها را نشنيده است، گوئي اصلا گوشهايش سنگين و پرده است، پس او را از عذاب دردناک خبرده.(٧)
واقعيت اينست که: تجارب نشان داده است که: شنيدن سخنان لهو و باطل، آمادگی پذيرش حقّ را از انسان سلب می‌کند. از جانب ديگربايد گفت که: روحيه‌ی استکباری، مانع پذيرش حقّ و حقيقت در انسان مي گردد. در ضمن قابل ياد آوري است که: گوش ندادن به سخن حقّ، نشانه‌ی استکبار است.
وکسي که کلام حقّ را نمی پذيرد، مثل کسی است که هر به هردو گوش کر باشد. قرآن عظيم الشأن در آيۀ متذکره ميفرمايد: زمانيکه آيات قرآن عظيم الشأن بر اين مجرم خوانده مي شود با تکبّر و عناد پشت ميگرداند، حق را نميپذيرد و به رهنمايي گوش نميدهد؛ وطوري وانمود ميسازد که هيچ چيزي را نشنيده و گوشش ناشنووکر است. اي پيامبر! چنين کسي را به عذاب سخت و درد آور آتش دوزخ مژده بده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تفسير البحر المحيط آمده است: اين آيه از چند جهت متضمن ذم است: پشت كردن به حكم و فرمان، تكبر و عدم پذيرش حق، توجه نكردن به شنيدن آيات، غلو دراعراض كردن وروي برگردانيدن كه گويا آيات متذكره رانشنيده است؛ چون به آن توجه و اهميتی نمی دهد، سپس با مژده دادن شديدترين عذاب او را بيش از پيش سرزنش كرده است. (البحر المحيط ۱۸۴/۷ اثر ابو حيان اند)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴿۸﴾

و يقيناً كساني كه ايمان آورده وكارهاي شايسته انجام داده اند، براي آنان باغهاي پر از ناز و نعمت است.(۸)

براي مؤمنان كه ايمان و عمل صالح و حسن نيت و اخلاص عمل را دارند، و به اوامر خدا و رسولش عمل كنند و از نواهي الله و پيامبرش اجتناب نمايند، و بر شرعيت الله تعالي پايدار بمانند، بهشت جاويدان وپر از نعمتي را خواهند داشت و از نعمت ها و انواع لذايذ آن بهره ميگيرند، از جمله خوردنی ها و نوشيدنی ها و لباس ها وزنان و حورالعين و ساير فضل و كرم های خدا كه هيچ چشمی آن را نديده و هيچ گوشی آن را نشنيده و به ذهن هيچ كس هم خطور نكرده است.

بهشت، مخصوص اهل ايمان وعمل صالح است.ازفحواي آيۀ مباركه برمي‌آيد كه: ايمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گيری از لطف بي نظير الهي است.

همچنان بايد گفت كه: تكبّر و اِعراض مخالفان، زودگذر است ولی پاداش اهل ايمان ابدی است. بناءً وعده‌ها و پاداش‌های الهي را باور كنيم و آنرا بايد جدي گرفت.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۹﴾

كه در آن هميشه خواهند ماند؛ الله وعده كرده است وعده اي به حقّ و درست، و او تواناي شكست ناپذير و حكيم است.(۹)

درآن نعمت هاي بهشتي براي هميشه تا دوام آسمان‌ها و زمين مستقر خواهند بود و هرگزاز آن خارج نمی شوند، نه هرگز در آن فنا مي گردند و نه هرگز از آن بيرون آورده مي شوند و اين وعدۀ راستين قطعی و تغيير ناپذير و تخلف از آن صورت پذير نيست زيرا پروردگار منّان وعده‌اش را خلاف نمي كند و هيچ كس از او در سخنش راستگوتر و در وعده‌اش وفا كننده تر نمي باشد.

حكيمی است كه هيچ كاری را جز بر مبنا و اِقتضای مصلحت انجام نمی‌دهد. او تعالي ذاتي است كه در تدبير وافعال و درحكم و شريعتش با حكمت است.

خوانندگان گرامي!

در آيات (10 الي 11) در باره مخلوقات الهي و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴿۱۰﴾

آسمان ها را بدون ستون هايي كه آنها را ببينند، آفريده و در زمين كوه هايي استوار افكنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نيندازد، و در آن از هر زنده جان پراگنده كرده است، و از آسمان آبي نازل كرديم، و به وسيله آن در روي زمين انواع گوناگوني از جفتهاي گياهان پر ارزش رويانديم.(۱۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله متعال آسمان‌ها را با آن همه وسعت وعظمت واستحکام، بدون ستون‌هايي که ديده شود بر زمين رفعت بخشيد، کوه‌هاي با استحکامي را در زمين مستقر داشت تا تکان نخورد و زيرورو نشود و شما را نابود نکندو با حرکت و جنبش در توازنش خلل ايجات نشود.
امام فخررازي در تفسير خويش مينويسد: بايد بدانيد که استقرار و ثبات زمين به خاطر سنگينی آن است، وگرنه به وسيله‌ی باد و آب از جای خود تکان می‌خورد و اگر خدا آن را مانند ريگ و غبار خلق می‌کرد، صلاحيت کشت و زرع را نداشت؛ چرا که زمين‌های ريگزار را می بينی که ريگ در آن حرکت می کند و از جايی به جايی ديگر روان است، و حکمت مستقر کردن آن به وسيله‌ی کوه‌ها همين است. (تفسير کبير ۱۴۳/۲۵.)
الله تعالي انواع حيوانات و خزندگان را در زمين منتشر کرد، که جز خالق آن احدی از تعداد و اشکال و الوان (رنگها) آنها خبر ندارد.
«وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً» و ازآسمان آبي نازل کرديم تا به وسيله‌اش زمين را بعد از خشکسالي و قحطي سرسبز کند و در آن از هر رويندهاي، جفت با طراوتي را مقرّر داشت که داراي منظري زيباست؛ حق تعالي گياهان و درختان متنوع را به‌سبب زيبايي رنگ و بسياري منافع آنها که مظهري از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کريم» وصف کرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿۱۱﴾

اين آفرينش الله است، پس به من نشان دهيد کسانی که [مدعی و] در برابر او هستند چه چيزی آفريده‌اند؟ بلکه ظالمان در گمراهي آشکاراند.(۱۱)
اي مردم! همه چيزهايي را که شما مي بينيد و مشاهده می‌کنيد همه مخلوقات خدا می باشند، اکنون اي کافران! **«مٰا ذٰا خَلَقَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ»** نشان دهيد که معبودان ادعا شده شما چه چيزي آفريده‌اند که با آفرينش الله متعال همسويه وبرابر باشد، يا حداقل به آن نزديک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ وشما به عبادت آنها مي‌پردازيد.
به راستي که کافران در گمراهي و بيخردي به سر مي برند چون عبادت را در غير محل خود قرار داده و چيزی را پرستيدند که نه می‌شنود و نه می‌بيند و نه سودی دارد و نه زيانی می رساند. آنان از حقّ و راهيابي دوراند.«بَلِ اَلظّٰالِمُونَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ» يعني: مشرکان «در گمراهي آشکارند» زيرا هدايت را رها کردند و در مسير گمراهي روان شدند.
خوانندگان گرامي!
در آيات (12 الي 19) مبحث قصه‌ي لقمان حکيم وصايا واندرزهاي لقمان حکيم به پسرش، آغاز ميابد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴿۱۲﴾

و به راستي ما به لقمان حکمت عطا کرديم که نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش و هرکه سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس ميگزارد، و هرکه ناسپاسي کند [به خدا زيان نمي زند، زيرا] خدا بي نياز و ستوده است.(۱۲)
«اَلْحِكْمَةَ»: نبوّت.خردمندي. حکمت، وارد بودن وبه راه درست رسيدن و رفتن در قول و عمل، و اِتقان يعني شناخت از روي يقين در امور است. به عبارت ديگر، حکمت مجموعه فضائلي است که دارندۀ آن در پرتو آن هر کاري را در جاي خود انجام مي دهد و هر سخني را در موقع مناسب اداء مي‌کند. (تفسير نور – دکتور مصطفي خرمدل).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«**الْحِكْمَةَ**» درستی گفته و عمل. در اصل به معنی قرار دادن هر چیزی است در جای خود. حکیم یعنی آنکه امور را به درستی انجام میدهد.(لسان العرب مادهی «حکم» **«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ اَلْحِكْمَةَ»** «و به راستي ما به لقمان حكمت بخشيديم» طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: «حکمت» عبارت است از قول درست و نظر صایب و راست و گفتار موافق حق.
خداوند متعال براي بندۀ صالح و توبه‌گارش لقمان دانش ديني، استحكام رأي حقّانيت در گفتار را عطا كرد و مأمورش نمود با عمل به طاعات و پرهيز از گناهان شكر گزارش باشد.
امام مجاهد گفته است: حکمت یعنی درک و عقل و درستی گفتار. «لقمان» پیامبر نبود، بلکه حکیم بود. (تفسیر طبری ۴۳/۲۱).
ناصرالدين عبدالله بن عمر بيضاوي مفسير تفسير: «أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بيضاوى» مي نويسد: «لقمان فرزند باعورا، خواهر زاده ايوب عليه السلام يا پسرخاله وي، از سياهان نوبه مصر بود كه مدتي طولاني زندگي كرد تا بدانجا كه داوؤد عليه السلام را دريافت و از وي علم آموخت و اكثر اهل علم بر آنند كه او پيامبر نيست.
امام قرطبی گفته است: بنا به قول جمهور صحیح آن است که «لقمان» حکیم بود نه پیامبر.
همچنان درحدیث آمده است: لقمان پیامبر نبود بلکه بنده‌ای بود که زیاد می‌اندیشید و حسن یقین داشت. خدای متعال را دوست داشت و خدا هم او را دوست می داشت، پس منت عطای حکمت را بر او نهاد!
و حكمتي كه خداوند متعال به او بخشيده بود، عبارت بود از: دانش، خِرد، درستگويي و سخنان صواب.
«أَنِ اُشْكُرْ لِلّٰهِ» به او گفتيم: در مقابل نعمت ها و فضل و كرمی که خدا به تو عطا کرده است او را سپاسگزار باش؛ چرا که تو را به حکمت اختصاص داده و آن را بر زبانت قرار داده است.
«وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» و هركس شكر گزارد، همانا به سود خويش شكر گزارده است» زيرا فايده و حاصل اين شكرگزاري به خود وي بر ميگردد، زيرا پروردگار سبحان از جهانيان بي نياز است، طاعت مطيعان به وي فايده‌اي نمي رساند و معصيت گنهكاران ضرري را متوجه اش نمي سازد.
«وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اَللّٰهَ غَنِيٌ حَمِيدٌ» و هركس كفران ورزد، يعني كسي كه با انكار از نعمت ها به ولي نعمت كفر ورزد، حق تعالي به عبادتش نيازي ندارد.
همه ستايش‌هاي نيكو و سپاسگزاري ها در همه احوال مخصوص او تعالي است، او از كافران بي نياز است «در حقيقت خداوند بي نياز است» از شكرگزاري وي و «حميد» است، يعني سزاوار حمد و ستايش از سوي خلق خويش است، هرچند كسي او را سپاس و ستايش نگويد.

لقمان حكيم :

طبق روايت «وهب بن منبه» لقمان حكيم خواهر زاده ايوب عليه السلام، بود و مقاتل ميفرمايد كه برادر خاله زاده اش بود، و در تفسير بيضاوي وغيره آمده است كه عمر طولاني يافت تا اينكه زمان حضرت داوؤد را در يافت، و اين امر كه لقمان حكيم، زمان حضرت داوود را در يافته است در تعداد زيادي از روايت تذكر رفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در تفسير الدرالمنثور از حضرت ابن عباس چنين روايات است كه لقمان غلامي حبشي بود كه حرفه و شغل نجاري اختيار كرده بود. (اخرجه ابن ابي شيبه واحمد في الزهد وابن جرير وابن المنذر وغيره)
و از حضرت جابر بن عبدالله در باره وضع او پرسيده شد، فرمود: شخص حبشي كوتاه قد و پست بيني بود، و مجاهد فرموده كه غلام حبشي با لب هاي بزرگ و تركيده پا بود. (تفسير ابن كثير)
در رواياتي آمد است كه يک نفر حبشي سياه رنگ براي دريافت موضوع حامي بر پيش حضرت سعيد بن مسيب آمد، حضرت سعيد براي تسلي او فرمود: تو بر رنگ سياه خود غصه نخور؛ زيرا كه از سياه رنگان سه بزرگ به گونه اي هستند كه از همه بهتر اند، حضرت بلال حبشي، و مهجع غلامي كه حضرت عمر بن خطاب آزادش نمود وحضرت لقمان عليه السلام. (مراجعه شود به تفسير معارف القرآن، علامه مفتي محمد شفيع، عثماني ديوبندي.).
نام حضرت لقمان تنها دو بار در سراسر قرآن عظيم الشأن تذكر رفته است، اما آيات متعددی صفات و مواعظ حضرت لقمان را بيان و بدان اشاره فرموده است.
همچنان در قرآن عظيم الشأن سورۀ مستقلي بنام لقمان مي باشد. مهمترين موضوع درباره اين شخصيت اين است كه آيا او پيامبر بوده يا نه. در اين خصوص، طوريكه در فوق هم بدان اشاره بعمل آمد، اكثريت روايات موجود نبوت وی را نفی كرده و او را عبد صالح الله تعالي معرفی داشته اند.
طوريكه در آيات (12 الي 19) سورۀ لقمان بيان شده كه خداوند چگونه به او حكمت بخشيده سپس توضيح مي دهد كه لقمان در امر عقيده و ايمان و روش استوار و مقبول در زندگي به چه چيزهايي پسرش را پند مي دهد.
به راستي لقمان كيست؟ داستان زندگي‌اش چگونه است؟

شمايل حضرت لقمان:

بايد گفت در روايات داستاني آمده است كه؛ در قلب قاره‌ي آفريقا طفلي به دنيا آمد كه او را لقمان نام نهادند. اين طفل در همان جا بزرگ شد.
حضرت لقمان؛ قدكوتاه داشت، سياه پوست، داراي بيني پهن، لب هاي درشت و موي پيچيده و ژوليده. هر روز صبح به ميان جنگل هاي پر از درخت آفريقا كه داراي درختاني بلند بود، ميرفت و از كوه هاي بلند وصعب العبور بالا ميرفت. هميشه درحركت و جنب و جوش بود، به طوري كه ساق پاهايش درشت و استخوان هايش محكم شده بودند.
او انسان بود درجسم محكم و استوار و نيرومند بود و در مقابله با حيوانات درنده سريع و با جرأت بود و بلافاصله آنها رااز پاي در مي‌آورد. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: قصص و أعلام قرآن، قصه‌هاي قرآني تأليف: استاد محمد علي قطب ترجمه: ماجد احمدياني عقرب 1394 شمسي، 1436 هجري).

لقمان حكيم و جمهور سلف:

چنانچه گفته شد لقمان حكيم، نزد جمهور سلف نبي نبود، بلكه ولي وحكيمي بود: ابن كثير ميفرمايد: جمهور سلف اتفاق نظر دارند كه او نبي نبود، تنها از عكرمه نبي بودن او نقل شده است، ولي سندش ضعيف است وامام بغوي فرموده است: مورد اتفاق است كه او فقيه وحكيمي بود، نبي نبود.(مظهري)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن كثير فرموده است كه: از حضرت قتادة در باره ي او روايتي عجيب وارد شده است كه حق تعالي به حضرت لقمان اختيار داد كه نبوت مي خواهي يا حكمت، او حكمت را اختيار نمود، ودر بعضي روايات آمده است كه او به اختيار پيامبر داده شده بود، او عرض كرد كه اگر دستور به قبول كردن آن است كه بر روي هر دو چشم، در غير اين صورت مرا مورد بخشش قرار ده.

و نيز حضرت قتادة منقول است كه كسي از حضرت لقمان پرسيد: كه تو چرا حكمت را بر نبوت ترجيح دادي؟ وقتي بين آن دو مختار بودي؟ جواب داد: نبوت پست بسيار حساسي بود كه اگر بدون اختيار به من داده ميشد، حق تعالي آن ر از من كفالت مي نمود تا بتوانم فرايض آن را اداء كنم، واگر من به اختيار خود آن را ميخواستم، مسؤليت اش به عهده‌ي من گذاشته ميشد. (تفسير ابن كثير).

پس وقتي عدم نبوت حضرت لمان نزد جمهور مسلم است، پس اين حكم كه در قرآن ذكر شده كه به او داده شد كه «ان اشكر» ميتواند به صورت الهام باشد كه اوليا الله بدان مقام نايل ميگردند. (تفسير معارف القران: مولف: حضرت علامه مفتي محمد شفيع عثماني ديوبندي مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور نبوت و حكمت:

لقمان شب و روز در فكر بود. در هنگام گردشش در مورد طبيعت و جهان هستي، آمدن شب و روز با ديدن حيوانات و پرندگان و به طوركلي در همه چيز مي‌انديشيد و با ديده‌ي تأمل و تفكر به همه چيز نگاه مي‌كرد.

روزي از روزها هنگامي كه لقمان طبق عادت هميشگي‌اش در ميان جنگل مشغول گردش بود، احساس خستگي شديدي كرد كه تمام وجودش را گرفته بود. زير سايه‌ي درختي نشست تا خستگي از تنش دور شده و نيرو و نشاط خود را به دست آورد. اما خستگي او را رها نمي ساخت و خواب بر او چيره شد. چشم‌هايش را بست و در كمال آرامش به خواب عميقي فرو رفت.

در خواب ملايكه‌اي از جانب خدا براو نازل شد و به او مژده داد كه خداوند او را برگزيده است و او را ميان انتخاب نبوت و حكمت مختار ساخته است. او نيز از ترس اين كه مبادا نتواند مسئوليت و مشكلات نبوت را تحمل كند، حكمت را انتخاب كرد.

پس از آن از خواب بيدار شد و چشمانش را گشود. وقتي به اطرافش نگاه كرد، تمام چيزهايي را كه مي ديد همان‌هايي بودند كه قبلاً ديده بود، ولي بينش او نسبت به آنها تغيير كرده بود و طور ديگري در مورد آن‌ها انديشه ميكرد. احساس كرد كه قلب و جانش در وجودش پاک شده ومشغول تسبيح خداوند مي باشند و از افق هاي مادي و دنيوي گذشته‌اند. دنيا را زيباتر ميديد و احساس زيبايي مي كرد و در خود احساس بزرگي و عظمت مي نمود.

پس سجده‌ي شكر گذاشت و بر زمين افتاد. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه‌هاي قرآني تأليف: استاد محمد علي قطب ترجمه: ماجد احمد ياني (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري).

بندگي و اولين تجربه‌ي انساني لقمان:

لقمان به دست عده‌اي راه زن و برده فروش اسير شد و او را به بازار برده فروشان بردند و او را فروختند و به اين ترتيب لقمان به برده‌اي اسير تبديل شد كه هيچ گونه اراده و اختياري از خود نداشت. اين اولين تجربه‌ي انساني بود كه او در زندگي با آن برخورد كرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

و در خلال آن حکمت و دانش او افزون شد و همچون روشنايي سپيده دم تاريکي ها را مي زدود و سياهي را در نورديد. همين دانش و حکمت او بود که موجب آزادي ورهايي او از قيد بردگي و بندگي شد و به مدارج بالا و مناصب والاي اجتماعي نايل آمد.
ابن‌کثير ميگويد: «لقمان برده حبشي نجاري بود، روزي مولايش به وي گفت: اين گوسفند را براي ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولايش گفت: اينک پاکترين دو پاره گوشتش را از تنش بيرون آور! لقمان زبان و جگر آن را بيرون آورد. مدتي گذشت و باز مولايش به وي امر کرد تا گوسفندي را برايش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وي گفت: اکنون پليدترين دو پاره گوشت را از آن بيرون آور! لقمان باز هم زبان و جکرآن را بيرون آورد. مولايش به وي گفت: وقتي به تو دستور دادم که پاکترين دو پاره گوشت را از آن بيرون آور، تو جگر و زبان آن را بيرون آوردي و اکنون هم که تو را به بيرون آوردن پليدترين دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم جگر و زبان آن را بيرون آوردي، دليل اين کار چيست؟ لقمان گفت: زيرا اگر اين دو پاک باشند، چيزي‌از آنها پاکتر نيست و اگر پليد گشتند، چيزي از آنها پليدتر هم نيست».
در اين هنگام مالکش با حيرت و تعجب به او نگاه کرد و از رازکاري که انجام داده از او پرسيد: چگونه قلب و زبان همزمان هم تلخ ترين و هم شيرين‌ترين و خوشمزه ترين اعضاي بدن مي باشند؟
گذشته از امتحاني که آقايش ميخواسته از او به عمل آورد يا غير آن، مهم حکمت ودانش لقمان در پاسخي است که به او داده و نکاتي که در آن نهفته است؛ تا ابد پند و اندرزي است براي آيندگان. پاسخ لقمان اين گونه بود:
سرورم آن دو (قلب و زبان) هرگاه پاک باشند، گواراترين و پاک‌ترين چيزها مي باشند و هرگاه پليد و ناپاک و آلوده باشند، ناگوارترين و تلخ ترين چيزها مي باشند. از اين پس جايگاه و مقام لقمان نزد مالکش تغيير پيدا کرد و ديگر همچون برده‌اي اسير با او رفتار نمي‌کرد. سپس لقمان بر اين وضع ماند، تا اين که خداوند امکان رهايي و آزادي او را از بردگي فراهم ساخت.
مفسرين مينويسند که: در يکي از روز ها حضرت لقمان در مجلسي بزرگي براي مردم حکمت بيان ميکرد، شخصي آمد واز او پرسيد که آيا تو آن نيستي که با من در فلان جنگل گوسفندي مي چراندي؟ لقمان حکيم، فرمود بلي، من همانم اوپرسيد: پس چگونه به اين مقام رسيدي که خلق خدا تورا بزرگ مي دانند؟ وبراي شنيدن سخنان تو از راه هاي دور مي آيند؟ لقمان حکيم، فرمود: علت آن دو کاري است که انجام مي دهم: يکي اين که هميشه راست ميگويم و دوم اينکه از گفتار بيهوده اجتناب مي ورزم. ودر روايت ديگر چنين آمده است که حضرت لقمان فرمود: چنين کار است که مرا بدين پايه رسانيده است، که اگر تو هم آنهارا اختيار کني تو را بدن درجه خواهند رسانيد وآنها عبارتند از:
1ـ ديده به پايين دوختن، 2ـ کنترول کردن زبان،3ـ قناعت بر رزق حلال، 4ـ حفظ شرمگاه، 5ـ استوار ماندان بر راستگويي، 6ـ وفا به عهد، 7ـ اکرام ميهمانان، 8ـ مراعات همسايه، 9ـ ترک کردار وگفتار بيهوده. (تفسير ابن کثير، اخذ شده از تفسير معارف القران تأليف: حضرت علامه مفتي محمد شفيع عثماني ديوبندي، مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

قاضي در ميان بني‌اسرائيل:

آوازه‌ي لقمان در همه جا منتشر شد و اسم او بر سر زبان ها افتاد. بزرگان سخنان اورا نقل ميكردند ودريافتن راه‌حل مشكلات ازسخنان اوبهره ميجستند. با گذشت روزگار لقمان در همه جا و نزد همه‌ي مردم مشهور شد تا اينكه در زمان حضرت داوود ـ سلام و درود خدا بر او باد – در اين ميان بني‌اسرائيل به عنوان قاضي انتخاب شد. با استفاده ازعقل سليمش وصفاي باطني‌اش ودانش وحكمتي كه داشت، دررفع منازعات و اختلافات ميان مردم ميكوشيد و سخنان او مورد پذيرش همه‌ي طرف هاي ديگر بود و به اين ترتيب جايگاه و احترام او نزد همگان بيش از پيش ارتقا يافت. (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به كتاب: قصص واعلام قرآن، قصه هاي قرآني تأليف: استاد محمد علي قطب ترجمه: ماجد احمدياني (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري).

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾

به خاطر بياور هنگامي راكه لقمان به پسر خويش گفت درحاليكه او را موعظه ميكردپسرم! چيزي راشريك خدا قرار مده كه شرك ظلم عظيمي است.(١٣)

«يعِظُهُ»:او را اندرز می دهد، نصيحت ميكند. لقمان فرزندش را با نصايح و اندرزهايي مورد خطاب قرار مي داد كه او را به پايداري بر توحيد، ترغيب و از شرک باز دارد، به او گفت:كه اي پسرم! عاقل باش و هيچ كس و هيچ چيز را اعم از اينكه انسان باشد يا بت، شريک الله تعالي قرار مده. و براي پسر خويش گفت كه: شرک از بزرگ ترين گناهان، بدترين خطاها و زشت ترين اعمال ناپسند است. زيرا قرار دادن چيزی است در غير جای خود. پس هركس خالق و مخلوق را يكسان و مساوی دانسته و خدا و بت را برابر بداند، بدون شک ابله‌ترين انسان است و از همه كس از منطق وعقل وحكمت دورتر است، بايد گفت كه الله تعالي به عبادت كسي نياز ندارد بلكه او بي نياز و ستوده مي باشد.

اولين وصيت لقمان به فرزندش:

ما بر اين اصل معتقديم كه توحيد خالص پيام هاي حيات بخش آسماني است، و همان فطرتي است كه خداوند انسان را بر آن آفريده است، و در دعوت همه‌ي پيامبران، اصلي بوده كه مردم را بدان فرا مي خواندند، و هر چيزي كه بر آن عارض گشته مانند شرک و عبادت غير خدا، يا نسبت دادن فرزند به خدا، يا اعتقاد به حلول او در يكي از موجودات، شرک و انحرافي است كه تمام پيامبران از آن بيزاري جسته‌اند.

اولين وصيت حضرت لقمان به فرزندش همين بود كه؛ تنها خداي يگانه را پرستش كند و كسي را شريک او نگرداند؛ چون شرک ظلمي بزرگ به فرد و اجتماع است او را از اصول و قواعد رابطه‌ي بين فرزند و پدر و مادرش آگاه مي سازد. او به پسرش يادآور مي شود،كه اگر پدر يا مادر مشرک باشد يا هر دوي آنها مشرک باشند و او (فرزند) را به شرک به خدا وادار كنند، نبايد از آنها پيروي كند و بايد از خداوند پيروي كند، چرا كه سرانجام و بازگشت به سوي اوست.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴿١٤﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و به انسان دربارۀ پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش با ضعف بر بالاي ضعف به اوحامله شد. و جدا کردن او از شیر در طي دو سال است. (و به انسان سفارش کردیم) براي من و پدر و مادرت شکر گزار باش که بازگشت (همه) به‌سوي من است.(۱۴)
الله تعالي به انسان امرفرموده است که به پدر ومادرخویش نیکي واحسان کن واین احسان ونیکي را بر او واجب گردانیده است.
«حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلىٰ وَهْنٍ» زیرا مادرش با ناتواني مُضاعَفي که از اثر مشقّت و دردها دچار آن شده به او باردار شده و دو سال مدّت بارداري و شیر خوارگي‌اش را با زحمت سپري مي‌کند.
همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیۀ 36 سورۀ النساء) میفرماید: **«وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا»** یعني: «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریك مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید.»
و باز هم میفرماید **«وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ إِحۡسَٰنًاۖ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗاۖ وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًاۚ»**(الأحقاف: 15) یعني: «و انسان را [نسبت] به پدر ومادرش به احسان سفارش کردیم مادرش باتحمل رنج به او باردار شد وبا تحمل رنج اورا به دنیا آورد وباربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است.».

وصایائي رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکي با والدین:

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلي الله علیه وسلم به مردي که پرسید: چه کسي به نیکي بر من ذي حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وي چه‌کسي ذي حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت».
همین‌گونه آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وي تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وي چه‌کسي؟ این بار فرمودند: «پدرت».
همچنان در حدیثي دیگري آمده است: «من سرَّه أن يمَدَّ له في عمره (أي يُبارك له فيه) ويزاد في رزقه؛ فليَبرَّ والديه، وليصل رحمه) [احمد] یعني: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکي کند و پیوند خویشان بدارد.»
هکذا پیامبر صلي الله علیه وسلم میفرماید: «رغم أنفه (أي أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه). قیل: من یا رسول الله؟ قال: (من أدرك والديه عند الكبر؛ أحدهما أو كليهما، ثم لم يدخل الجنة) [مسلم] یعني: «آن حضرت صلي الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسي یا رسول الله صلي الله علیه و سلم؟ فرمود: کسي که والیدنش را در وقت پیري دریابد، یکي یا هردو را، ولي وارد بهشت نشود.» بنابر این بر هر مسلماني واجب است که با والدینش نیکي نموده و با آنان خوش رفتار باشد. از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلي الله علیه وسلم فرمود: **«رغم أنف، ثم رغم أنف، ثم رغم أنف من أدرك أبويه عند الكبر، أحدهما أو كليهما، فلم يدخل الجنة»** خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد کسي که پدر و مادرش، هر دو یا یکي از آنها به سن پیري برسند و او (با خدمت به آنها) وارد بهشت نشود.

دساتیر اسلام در شفقت با والدین:

شخص مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاري دارند، زیرا در راه آسایش

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوزحمت وسختي بسياري راتحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسياري بكشد نمي تواند حتي جزءي از زحمات آنها را جبران كند.
شخصي نزد پيامبر صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: يا رسول الله، من مادرم را بر روي شانه ام فرسنگ‌ها درشدت گرما حمل كردم، آيا من شكرانه‌ي زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقة واحدة (يعني طلقة واحدة من آلام الولادة) يعني: «شايد بتواند پاسخ يكي از دردهاي زايمان او باشد.»
همچنين پيامبر صلى الله عليه وسلم ميفرمايد:**«من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله»{بخاري در «الأدب المفرد»}** يعني: «آنكه والدينش را راضي نمايد، خداوند را راضي كرده و آنكه والدينش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخوشنود كرده است.».

سر پرستي و محافظت از والدين:

شخصي مسلمان نگهداري از والدينش را بر عهده دارد، نفقه اي آنها بر عهده او ميباشد. به آنها غذا بدهد ولباس بپوشاند، تااز رضاي خداوند بهره‌مند گردد.
اگر فرزند صاحب دارايي باشد و والدين به آن احتياج داشته بر وي واجب است تا برايشان خرج كند. شخصي پيش پيامبر صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم من صاحب مال و اولادي هستم و پدرم ميخواهد مال مرا از من بگيرد. پيامبر صلى الله عليه وسلم به او فرمود: (أنت ومالك لأبيك) يعني: «تو و مالت ازآن پدرت هست.» [ابن ماجه].

نيكي با والدين:

مسلمان به نيكي كردن در حق والدين مشتاق است، حتي اگر آنها كافر باشند، أسماء دختر ابو بكر(رضي الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پيشي گرفتم، در حاليكه او(در دوران قريش) مشرک بود. گفتم: يا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پيشي گرفتم، در حاليكه او همچنان بر دين خودش است، آيا با مادرم در ارتباط باشم؟ پيامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: (نعم، صلى أُمَّك) [مسلم] يعني: «آري، با او پيوند نگه دار.»
هنگامي كه سعد بن ابي وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشاميدن امتناع كرد تا شايد سعد از دينش بر گردد. اما او بر ايمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرماني نسبت به خداوند روي گرداند، و به او گفت: اي مادر بدان كه به خدا اگر هزار نفس داشته باشي و هركدام يک يک از وجودت خارج شود از دين خود دست بر نمي دارم. اگر خواستي چيزي بخور واگر نخواستي نخور. خداوند عزوجل درقرآن كريم در اين باره فرمود: **«وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ»** [لقمان: 15] يعني: «و اگر تو را وادارند تا در باره چيزى كه تو را بدان دانشى نيست به من شرك ورزى از آنان فرمان مبر و[لى] در دنيا به خوبى به آنان معاشرت كن.».

احترام با احساسات والدين:

شخصي مسلمان از هركاري كه موجب بي‌احترامي به والدينش گردد، دوري ميكند حتي اگر چيز جزئي و ناچيزي باشد، مثلاً گفتن كلمه‌ي «اف= واي بر شما». خداوند متعال ميفرمايد: **«فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا﴿23﴾»** [الإسراء: 23] يعني: «آن‌ها [حتى] اوف مگو و به آنان پرخاش مكن و با آنها سخنى شايسته بگوى.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

والدين خويش به أسما شان صدا نكنيد:
وقتي فرزندي والدينش را صدا مي زند، ميگويد: پدر! يا مادرم! آنها را به اسم شان صدا نمي زند. ابو هريره رضي الله عنه دو مرد را با هم ديد و از آنان پرسيد كه با هم چه نسبتي دارند؟ يكي از آنان گفت: او پدرم است. ابو هريره رضي الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مكن و جلوتر از او راه مرو و پيش از منشين. [بخاري در «الأدب المفرد»]

پيش از والدين بايد ننشينيد، و در راه رفتن از آنان پيشي نكنيد:

از ادب بدور است كه فرزند بنشيند و والدينش سرپا ايستاده باشند يا پايش را در حاليكه مقابل او نشسته‌اند دراز نمايد و...
لازم است كه در حضور آن ها ادب را مراعات نموده و در برابرشان فروتن باشد. خداوند تعالي ميفرمايد: **«وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا﴿24﴾»** (الإسراء: 24) يعني: «و از سر مهربانى بال فروتنى بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت كن چنانكه مرا در خردى پروردند.».

به خانم و اولاد هاي خويش نسبت به آنان برتري ندهيد:

پيامبر صلى الله عليه وسلم از سه نفري كه در بيابان سفري داشتند؛ براي ما حكايت ميفرمايد كه براي سپري كردن شب وارد غاري شدند. وقتي وارد آن شدند، ناگهان صخره‌ي بزرگي از كوه سرازير گرديده و آستانه‌ي غار بسته شد. هرچقدر سعي كردند تا تخته سنگ را جابجا نمايند نتوانستند.
مطمئن شدند كه در همانجا هلاک خواهند شد. انديشه نمودند تا هركدام خداوند سبحان را بخواند و از خدا بخواهد كه به بركت اعمال نيكش، آنان را نجات دهد.
يكي از آنان گفت: بار خدايا من پدر و مادري داشتم كه پيرو فرتوت بودند و قبل از ايشان هيچيک از اعضاي خانواده، و خدمتگاران را سيرآب نميكردم، روزي در جستجوي درخت دور رفتم و زماني بازگشتم كه آن دو بخواب رفته بودند، من سهم شيرشان را دوشيدم، چون ديدم كه آنها به خواب رفته‌اند، روا ندانستم كه آنها را از خواب بيدار كنم و يا يكي از اعضاي خانواده و خدمت گزارانم را شير بنوشانم، من همچنان صبر كردم كه آنها بيدار شوند، و قدح هم در دستم بود تا لحظه‌اي كه صبح دميد، در حاليكه كودكانم در پيش پايم از گرسنگي جزع و فزع ميكردند. پس آنها از خواب بيدار شده و سهم شير خود را نوشيدند.
خدايا اگر اين كار را برايت كردم ما را از اين مشكل نجات ده.
سپس هركدام اعمال نيک خود را بيان داشته و دعا كردند و صخره از دم غار به كنار رفت و آنها به فضل اين فرزند نيكوكار و رفتار نيكويي كه دوستانش داشته‌اند از غار بيرون آمده و نجات يافتند.» [متفق عليه]
به اين ترتيب شخصي مسلمان پدرش را بر زن و فرزندان مقدم مي‌شمارد، و با اين شيوه‌ي رفتار به مثال و نمونۀ براي زن و فرزندانش در نيكي در حق والدين تبديل ميگردد. تااينكه وقتي او وهمسرش هر دو پير شدند، فرزندانشان با آنان نيكو رفتار كنند همچنان كه پدراشان با والدينش نيک رفتار نموده است. روايت مي شود كه پيامبر صلى الله عليه وسلم فرموده‌اند: **(بروا آباءكم تَبرُّكُم أبناؤكم)** [طبراني] يعني: «با والدينتان نيكي كنيد تا فرزندانتان با شما نيكي كنند.».

دعاء كردن بر والدين در زمان حيات و بعد از مرگ:

شخصي مسلمان در زمان حيات والدينش و پس از وفات آنان تا مي‌تواند برايشان دعا

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميكند. در قرآن كريم درباره‌ي حضرت نوح -عليه السلام- بدينگونه بيان شده است: «رَّبِّ ٱغفِر لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيتِيَ مُؤمِنا وَلِلمُؤمِنِينَ وَٱلمُؤمِنَٰتِۖ» [النوح: 28] يعني: «پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرايم درآيد و بر مردان و زنان با ايمان ببخشای.».

پيامبرصلی الله عليه وسلم ميفرمايد: (إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاثة: إلا من صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له) [مسلم] يعني: «چون انسان بميرد، عمل او قطع ميشود، جز در سه چيز: صدقه‌اي كه جاري باشد. يا عملي كه ازآن سود برنديافرزند صالحي كه براي او دعا كند.».

شخصي مسلمان براي والدينش طلب آمرزش نموده و بدهي و نذرهايشان را از طرف آنان به جا مي‌آورد. قرآن مي خواند و پاداش آن را به آنان هديه ميكند و به جاي آنها صدقه داده و از ديگر كارهاي نيک براي احسان با والدين فرو نمي‌گزارد.

وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿١٥﴾

و هرگاه آنها سعي ورزيدند كه تو را وادارند به اين كه چيزي را با من شريک قرار دهي كه به آن علم نداري، پس از آنان اطاعت مكن، و در دنيا با آنان به خوبي رفتار كن. و از راه كسي پيروي كن كه به سوي من بازگشته است، باز باز گشتتان به سوي من است، پس شما را از آنچه ميكرديد آگاه ميسازم.(١٥).

انواع اطاعت در اسلام:

قبل از همه بايد گفت كه در دين مقدس اسلام قرآن عظيم الشأن مجموعاً سه نوع اطاعت وجود دارد:

اول: اطاعت مطلق و بي قيد و شرط: اطاعت مطلق وبي قيد وشرط همانا اطاعت از الله تعالي، پيامبر صلي الله عليه وسلم و اولی الامر. است طوريكه ميفرمايد: **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»** (نساء، 59.)

دوم: عدم اطاعت مطلق از كافران، منافقان، مفسدان، گناهكاران، ظالمان و.... است طوريكه پروردگار با عظمت ما (دسورۀ حزاب، آيه 1) ميفرمايد: **«وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ»**، و يا طوريكه ميفرمايد **«لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً»** (انسان، 24.)، ويا **«لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»** (ص، 26.)

سوم: اطاعت مشروط نسبت به والدين؛ يعنی اگر دستورهای مفيد يا مباح دادند، لازم است پيروی كنيم؛ امّا اگر تلاش كردند فرزند را به غير خدا فراخوانند نبايد اطاعت كرد.

طوريكه ياد آور شديم كه شخصي مسلمان در همه حال مطيع اوامر والدينش ميباشد، مگر اينكه او را به نافرماني خداوند وادار نمايند، كه قطعاً در اين حالت نبايد از هيچ مخلوقي در انجام نافرماني خدا اطاعت شود. حقّ الله، بر هر حقّی ازجمله حقّ والدين، نير مقدّم است.

عدم اطاعت از والدين درشرع:

طوريكه در آيۀ 15 اين سوره مباركه خوانديم: اي انسان! اگر پدر و مادرت با حرص باعث شدند كه به الله تعالي كافر شوي و به او چيزي را شريک آوري، يا تو را به گناه

(c) ketabton.com: The Digital Library

مأمور داشتند ازاين امر شان اطاعت مكن؛ زيرا اطاعت والدين در امور مشروع لازم است وفرمان پذيري مخلوق دركاري كه نافرماني آفريدگار باشد لزومي ندارد. ولي نبايد فراموش كني كه: نافرماني در اين زمينه تو را به بي ادبي در برابرشان وا ندارد، بلكه با آنان بايد صحبت نيكو و مهرباني داشته باشي.
طوريكه ياد آور شديم در موارد انحرافی، اطاعت از والدين لازم و واجبي نيست، ولی زندگی عادّی را بايد با آنان حفظ كرد.
«وَصاحِبْهُما فِي اَلدُّنْيا مَعْرُوفاً» بلكه با آنان صحبت نيكو و مهرباني داشته باش، هر چند كه كافر هم باشند-چون كفر آنان به خدا موجب هدر رفتن زحماتی نميشود كه در تربيت فرزندان متحمل شده‌اند و موجب فراموش كردن و ناديده گرفتن نيكی آنها نمی شود.
بايد تا آخر با والدين به نيكی رفتار كرد. (حتّی با والدين مشرك).
شيخ محمد علي صابوني در تفسير صفوة التفاسير مي نويسد: حكمت در ذكر سفارش نيک بودن با والدين در ضمن وصايای لقمان، تقبيح مسأله‌ی شرک است كه در آيه‌ی اول بيان شد: **«إِنَّ اَلشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»**، خدای متعال ميگويد: با اين كه ما به انسان توصيه كرديم كه نسبت به پدر و مادرش نيكی كند و او را ملزم كرديم كه نسبت به آنها مهربان و خوش رفتار باشد؛ چرا كه آن دو حق بزرگی بر او دارند، با وجود تمام اينها، در مورد شرک اطاعت از آنها را نهی و منع كرده‌ام و نبايد در حالت شرک و نافرمانی از آنها اطاعت شود؛ زيرا شريک قرار دادن برای خدا از بزرگترين گناهان است و بسيار ناپسند و زشت است.

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴿١٦﴾

فرزندم! بدان كه اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلي باشد و در دل سنگي يا در آسمان ها و يا در زمين باشد، الله آن را مي‌آورد (و مورد محاسبه قرار ميدهد)، چون الله باريک بين (و) آگاه است.(١۶)
منظور اين است كه چيزی از اعمال بندگان بر خدا پوشيده نمی ماند. **«إِنَّ اَللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»** بي گمان خداوند متعال نسبت به بندگان لطيف و مهربان است و از نهان وباطن امور آگاه است. علم وي به هر امر نهاني‌اي ميرسد «و خبير» است به هر چيز لذا هيچ چيز از معرض آگاهي وي ناپديد نمي شود.
در حديث شريف آمده است: «اگر يكي از شما در دل صخره سنگي سخت كه نه آن را دري است و نه روزنه‌اي، عملي انجام دهد، بي‌گمان عمل وي ـ هر چه باشد ـ براي مردم بيرون آورده مي‌شود».

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴿١٧﴾

فرزندم نماز را برپا دار و به كار نيک دستور بده و از كار بد منع كن و در برابر مصائبي كه به تو مي رسد با استقامت و شكيبا باش كه اين از كارهاي مهم است.(١٧)
در اين آيه مباركه لقمان به فرزند خويش به اقامهٔ نماز به كامل‌ترين وجه اش به گونه‌اي كه مشروع شده امر نمود؛ زيرا نماز ستون دين و بازدارنده از فحشا و منكر است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لقمان، پس از تبيين و تفهيم عقيده بيكتاپرستي و چگونگي معاد، به پسرش و باز داشتن او از شرک و سرگرداني، مهمترين پيوند او را با آفريدگار، كه ملازم و همدم توحيد باشد، به او سفارش ميكند و مي آموزد و ميگويد: نماز، قلب را بيدار و روح را پاک و زندگي را روشني مي بخشد، پس اولين دستورشان، نماز است، آن هم با رعايت شرايط و اركان خاص خود، تا بر يقين انسان بيفزايد، او را به الله متعال نزديک كند و از كارهاي زشت و پليد و شرک بازش بدارد و دل و درونش را از آلودگي ها پاک نمايد. (سوره شمس آيات متبركه 9 الي 10).

به تمام صراحت ملاحظه ميشود كه يكی از وظايف و مسوليت والدين نسبت به فرزندان، همانا سفارش به نماز است. زيراپاكسازی درونی را با دوری از شرك و بازسازی روحی را با نماز آغاز كنيم.

در آيۀ مباركه در يافتيم كه وجوب امر به معروف ونهي از منكر واقامه نماز، تنها مخصوص دين مقدس اسلام نيست. بلكه قبل از اسلام نيز، لقمان فرزند خويش را به نماز امر فرموده است. در ضمن سفارش كردن به نماز يگانه راه و طريقه مطمين است كه ميتوانيم فرزندان خويش مؤمن والله پرست واقعي و از طريق سفارش به امر به معروف و نهی از منكر، افرادی مسئول و اجتماعی تربيت كنيم.

همچنان در اين آيۀ متبركه حضرت لقمان فرزند خويش را مأمور به انجام **«وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهِ عَنِ اَلْمُنْكَرِ»** ساخت كه امر به معروف كند؛ يعني مردم را به خير و صلاح و فضيلت فراخوان و از هر شر و رذالتی نهی و منع به عمل بياور يعني مردم را به هر خير و راهيابي كه نقل و عقل به شايستگي آن دلالت دارد فرا خواند.

طوريكه ملاحظه ميشود در قرآن عظيم الشأن؛ امر به معروف، هميشه و قبل از نهی از منكرآمده است. **«وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ»** و اين فورمل علمي مارا به يک منطق ميرساند كه: رشد معروف ها در جامعه، مانع بروز بسياری از منكرات می گردد.

براي يک مؤمن مسلمان كافي نيست كه خودش در مسير حقّ قرار داشته باشد، بلكه لازم است كه؛ ديگران را نيز به مسير حقّ دعوت بدارد.

در ضمن قابل ياد آوري است: كسی كه ميخواهد در جامعه امر و نهی كند و قهراً با هوس های مردم درگير شود، بايد به وسيله‌ی نماز خود سازی و خود را از ايمان سيراب كند.

همچنان لقمان به فرزند خويش توصيه فرمود كه نهي از منكر نمايد؛ يعني آنان را ازاموري كه شرايع با حكمت الهي وفطرت راستين نهي كرده باز دارد.

ولي توصيه‌اش كرد تا با مهرباني و نرمي و با حكمت و ملايمت اين كار را انجام دهد و چون امر به معروف و نهي از منكر مي‌نمايد، آزار و اذيت مردم را تحمل داشته باشد؛ زيرا روش انبيا و پيامبران همچنين است.

واقعيت هم همين است كه در تبليغ دين و اجرای فريضه‌ی امر به معروف و نهی از منكر، بايد انسان ومبلغ صبر، حوصيله و سعه‌ی صدر داشته باشيم.**«وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ»** نهی از منكر، با تلخی‌ها وضرار هاي شيطاني وابليسي گناهكاران همراه است، مبادا انسان روزي به خستگي مواجه شود واز رسالت تبليغاتي خويش عقب نشينی كند.

ما در توصيه هاي لقمان حكيم، اين حقيقت را دريافتيم كه: او مي فهمد كه در اين راه و در اين مبارزه فرزندش به سختي ها مواجه مي شود، بنابر همين در آيت است كه به فرزند خويش فرمان صبر ميدهد، ولی ضربه به مكتبش را كه سكوت در برابر فساد باشد، هرگز

(c) ketabton.com: The Digital Library

صادر نمي كند. بناءً بايد گفت كه: امر به معروف و نهی از منكر از مسايل مهم است و صبر در برابر آنچه در اين راه به انسان ميرسد ارزش دارد.
ابن عباس(رض) گفته است: صبر و شكيبايی در مقابل مشكلات و ناملايمات از حقيقت ايمان سرچشمه ميگيرد و مفسر فخر رازی گفته است: معنی اين بخش از آيه چنين است: آن مسايل از جمله امور واجب و قطعی است. پس مصدر «عزم» به معنی اسم مفعول است، پس «عزم» به معنی «معزوم» و «مقطوع» است. (تفسير كبير ۱۴۹/۲۵).

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴿۱۸﴾

(پسرم!) و با تكبر از مردم روي مگردان و در زمين خرامان راه مرو، كه خداوند هيچ متكبر مغروري را دوست ندارد.(۱۷)
«وَلَا تُصَعِّرْ»: صعر: ميل به طرف راست يا چپ «صعر وجهه: مال الی احد الشقين» راغب ميل كردن گفته است تصعير آنست كه از روی تكبر گردن خويش رابگرداند وبروی شخص نگاه نكند آن فقط يكباردرقرآن آمده است.
«تُصَعِّرْ»، نوعی از مريضي است كه معمولاً شتر به آن اغشته مي شود وبر آثر آن گردنش كج می شود.
لقمان حكيم به فرزندش ميگويد: تو بر اساس تكبّر مثل شترِ مريض، گردن خودت را با مردم كج نكن. روي خويش را با تكبّر و به گونهٔ توهين آميز از مردم مگردان، بلكه با ايشان با پيشاني باز برخورد وپيش امد كن، با مردم تبسّم نما و آغوشت را براي بندگان الله تعالي باز نگهدار. و حتي اگر كمترترين كس با تو سخن ميگويد، به او هم گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند.
بايد با مردم، چه مسلمان و چه غير مسلمان، با خوشرويی رفتار كنيم.
امام قرطبی گفته است: يعنی به عنوان تكبر و خودخواهی و تحقير آنان رويت را از مردم برمگير. نظر ابن عباس(رض) نيز چنين است.(تفسير قرطبی ۷۰/۱۴.)
«وَلاَ تَمْشِ فِي اَلْأَرْضِ مَرَحاً» درروي زمين با تكبّر، خرامان فخر فروشي و نخوت راه مرو يعني: خود بينانه، فخرمآبانه و گردن كشانه راه مرو، كه اين سبب خشم الهي بر تو مي شود.
قرآن عظيم الشأن با زيباي خاصي ميفرمايد: و در زمين با تكبّر و سرمستی راه نرويد، قطعاً تو زمين را نخواهی شكافت و در بلندی به كوه ها نخواهی رسيد.
«وَلا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا» «اسراء، 37.»
بصورت كل؛ تكبّر ممنوع است، حتّی در راه رفتن. بايد گفت كه: تواضع وفروتني در برابر تمام انسان ها لازم است؛ امّا در برابر والدين، استاد و مؤمنان لازم ولازمتر است. تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه‌های برجسته‌ی اهل ايمان است. **«أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»** (سوره مائده 54)
هدف، نهي از تكبر و گردن كشي است. زيرا خداوند سبحان كسي را كه در دلش متكبّر باشد، به زبانش فخر فروشي كند، خود را بزرگ بيند و از مردم برتر بشمارد دوست ندارد، بلكه اشخاص فروتني را دوست مي دارد كه با بندگانش پيش آمد نيكو دارند.
در حديث شريف به روايت صحاح شش‌گانه از ابن عمر (رض) روايت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«من جر ثوبه خيلاء لا ينظر الله إليه يوم القيامة».** «هر

(c) ketabton.com: The Digital Library

کس جامه‌اش را ازروي خودبيني وتكبر كشال و كشيده ساخت، الله تعالي در روز قيامت به سوي او (به نظر رحمت) نگاه نميكند».
«لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» «بي‌گمان خداوند هيچ مختال فخوري را دوست نميدارد»
«اختيال»: تكبر و خود بر تربيني است.
«فخور»: كسي است كه بر مردم به مال، يا شرف، يا نيرويي كه دارد، فخر ميفروشد.
البته سخن گفتن از نعمت‌هاي الله تعالي بر خود، از باب فخرفروشي نيست زيرا خداوند متعال ميفرمايد: **«وَأَمَّا بِنِعمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴿11﴾»** [الضحى: 11] «اما از نعمت پروردگارت سخن بگوي».

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴿١٩﴾

(پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعايت كن، و صدايت را آهسته بدار، همانا بدترين آوازها، آواز خران است.(١٩)
يعني زماني كه راه مي رفتي تواضع داشته باش و با تكبّر و خود پسندي راه مرو، رفتارات نه كند باشد ونه شتاب زده.
دين مقدس اسلام، دين جامعی است و حتّی برای راه رفتن هم دساتير واحكامي خاصي خود را دارد. ميانه روی، دوری از افراط و تفريط، و متانت در راه رفتن، سفارش قرآن عظيم الشأن است. شخصي مسلمان نه فقط در راه رفتن، بلكه در همه‌ی كارها ميانه روی را بايد مراعات كند.
لقمان حكيم به فرزند خويش در جمله نصايح ميفرمايد: **«أُغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ»** وقتي سخن ميزني صدايت را پايين بياور؛ زيرا اين از حسن ادب و كمال عقل است.
به صداي بلند با مردم سخن مگوی كه صدای بلند ناپسند است و برازنده‌ی انسان عاقل نيست. **«إِنَّ أَنْكَرَ اَلْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ اَلْحَمِيرِ»** به يقين كه نارساترين، بدترين و ناپسندترين آواز ها آواز خر است. بنابراين هر كس صدايش را بلند كند شبيه خر می باشد و عملی ناپسند و زشت را انجام داده است.
قتاده گفته است: ناپسندترين صدا صدای الاغ‌ها می باشد، اولش ناله و آخرش عرعر است.

آداب راه رفتن در دين مقدس اسلام:

دريكي از روز ها پيامبر صلی الله عليه وسلم به اصحابش فرمود: «إياكم والجلوسَ على الطرقات» فقالوا: ما لنا بد، إنما هي مجالسنا نتحدث فيها. قال صلى الله عليه وسلم:«فإذا أبيتم إلا المجالس؛ فأعطوا الطريق حقها». قالوا: وما حق الطريق؟ قال صلى الله عليه وسلم: «غض البصر، وكف الأذى، وردالسلام، وأمر بالمعروف، ونهى عن المنكر» [متفق عليه]
يعني: «از نشستن در راه ها بپرهيزيد.گفتند: يا رسول الله صلي الله عليه وسلم ما چاره‌ي از اين نشستن‌هاي مان نداريم كه در آن صحبت مي‌كنيم.
رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: پس هرگاه ناگزير از نشستن شده‌ايد، حق راه را بدهيد. گفتند: حق راه چيست، رسول الله(ص) فرمود: حق راه اين است كه نگاه چشمان از زناني گرفته شود كه از مسير نشست آنها عبور ميكند، و بايد از آزار و اذيت قولي و عمالي راه گذران خود داري كنند و پاسخ سلام كساني را بدهند كه به آنها سلام ميكنند و امر به معروف نموده و در صورت مواجه شدن به منكر از آنها نهي نمايند.
مطالعه گنندگان گرامي محدثين مي نويسند: عمر(رض) شخصي را ديد كه مرده‌وار راه مي رود و به بي حالي و بي رمقي تظاهر ميكند، گويي ميخواهد تا بر تواضع خويش بيفزايد

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس به او گفت: **«لا تمت علينا ديننا اماتک الله».** «دين ما را بر ما نميران، خدا تو را بميراند».
همچنين نقل است كه: عمر(رض) شخصيرا ديد كه سرش را فروانداخته و خود را بي‌رمق و خاكسار نشان ميدهد پس به وي گفت: **«ارفع رأسك فإن الاسلام ليس بمريض».**«سرت را بردار زيرااسلام مريض نيست». يعني: با نشاط، نيرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم چون راه ميرفتند، به شتاب راه ميرفتند. پس معناي **«وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ»**[لقمان: 19] اين است: در راه رفتنت خرامان و متكبر مباش.

چند سفارش كوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش:

مطالعه كنندگان گرامي!
لقمان را گفتند: ادب را از كه آموختي؟ گفت: از بي ادبان: هر چه از ايشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهيز كردم.
ـ لقمان، درخطاب به پسرش گفت: اي پسرم! دنيا بحري عميق است و بسياري از مردم در آن غرق شده اند؛ پس تو تقواي الله را كشتي آن بحر بگردان كه درون كشتي، ايمان و بادبانش توكل بر الله متعال باشد. آن گاه اميد است، نجات يابي. در غير اين صورت تو را رستگار نمي بينم.
ـ بصورت كل بايد بعرض برسانم كه: خلاصه اي از وصاياي لقمان، جامع بين فضائل دين وآخرت ومكارم اخلاق در دنيا، شامل نه امر وسه نهي وهفت علل و اسباب است نه امر عبارتند از: نيكي با پدر و مادر، شكر و سپاسگزاري از الله متعال واز پدر ومادر، همنشيني ومعاشرت پسنديده دردنيا باپدر و مادر، پيروي از راه مبارک پيامبران و شايستگان، اداي نماز، دستور به نيكي، بازداشتن از بدي، اعتدال و ميانه روي در راه رفتن، كاستن صدا هنگام سخن گفتن.
سه نهي عبارتند از: دوري از شرک، تحقير نكردن مردم و روي نگردانيدن از آنها در وقت سخن گفتن. و حذر از راه رفتن متكبرانه و افتخار آميز.
هفت تعليل و يا اسباب تعليل عبارتند از:
1-...**ومن يشكر فإنما يشكر لنفسه...** (آيه: 12)،
2-...**إن الشرك لظلم عظيم.** (آيه: 13)،
3 -...**إلى المصير... بما كنتم تعملون.** (آيات:14 و15)،
4-...**إن الله لطيف خبير** (آيه: 16)،
5 - **إن ذلك من عزم الأمور.** (آيه:17)،
6 -...**إن الله لا يحب كل مختال فخور**(آيه: 18)،
7 -..**إن أنكر الأصوات لصوت الحمير**(آيه:19).
خوانندگان گرامي!
در آيات (20 الي 24) موضوعاتي از قبيل: با وجود اين همه نعمت و دلايل توحيد، ناسپاسي آفريدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طريق بد، روش كافران است، مورد بحث قرار ميگيرد.

ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴿٢٠﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

آيا نديدي خداوند آنچه را در آسمانها و زمين است مسخر شما كرده و نعمتهاي خود را (چه نعمت هاي ظاهر و چه نعمت هاي باطن) بر شما گسترده و فروان ساخته است؟ ولي بعضي از مردم بدون هيچ دانش و هدايت و كتاب روشني در باره الله مجادله مي‌كنند. (۲۰)

امام بیضاوی فرموده است: یعنی نعمت‌های محسوس و معقول و نعمت‌هایی که آن را می دانید و یا آنهایی را که نمی‌دانید، همه را بر شما تمام تکمیل کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۹/۲.)

«وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يجٰادِلُ فِي اَللّٰهِ بِغَيرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدىً وَ لاٰ كِتٰابٍ مُنِيرٍ» در بین انسان‌ها هستند گروهی منکر که بدون برهان درست و دلیل واضح درباره‌ی یگانگی و صفات خدا به مخاصمه و جدل می‌پردازند؛ امّا هيچ بيان و كتابي ادعا و سخن آنان را مستند نمي سازد و مورد تأييد قرار نمي‌دهد.

امام قرطبی میفرماید: این آیه در مورد یک نفر یهودی نازل شده است که نزد پیامبر صلّی الله علیه و سلّم آمد و گفت: ای محمد! به من بگو: خدایت از چه چیزی ساخته شده است و از چه چیز می باشد؟ در همان اثنا صاعقه‌ای او را برگرفت. (قرطبی ۷۴/۱۴ و بنا به قولی در مورد «نضر بن حارث» و «ابی بن خلف» و امثال آنها نازل شده است که در رابطه با یگانگی و صفات خدا با پیامبر مجادله می‌کردند.)

«منیر»یعنی واضح و آشکار و نجات دهنده از تیرگی نادانی و گمراهی.

باید گفت که: جدالِ منطقی نیکوست، **«وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»**(و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن) (125 سورۀ نحل) ولی جدالی که بدون پشتوانه‌ی علمی و به دور از هدایت الهی و مخالف با کتاب خدا باشد، بی ارزش است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴿۲۱﴾

هنگامي كه به آنها گفته شود از آنچه الله نازل كرده پيروي كنيد،، مي‌گويند: نه، ما از چيزي پيروي مي‌كنيم كه پدران خود را بر آن يافتيم! آيا حتي اگر شيطان آنهارا دعوت به عذاب آتش فروزان كند (باز هم تبعيت ميكنند)؟(۲۱)

برای انسان دو راه وجود دارد:

الف: راه الله تعالي غفور ورحيم كه همانا راه **«ما أَنْزَلَ اللَّهُ»**

ب: راه شيطان. كه زشتي كار و شرک آنان به پروردگار را نيكو جلوه دهد و با زينت دادنش آنان را به سوي آتش برا فروختۀ دوزخ فرا خواند كه كافران را مي سوزاند؟

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴿۲۲﴾

و هر كسي كه روح خود را تسليم الله كند درحاليكه نيكوكار باشد به دستگير محكمي چنگ زده (و به تكيه گاه مطمئني تكيه كرده است) و عاقبت همه كارها به سوي الله است.(۲۲)

امام قرطبی فرموده است: زیرا عبادت بدون احسان و معرفت قلبی سودی ندارد. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۴.)

احسان: چنانكه در حديث شريف تعريف شده، عبارت است از اينكه: «خدا را چنان عبادت كني كه گويي او را مي بيني زيرا اگر تو او را نمي بيني، قطعاً او تو را مي بيند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين آيه حال كسي كه امور خويش را به خداوندأ مي سپرد، به حال شخصي تمثيل ميكند كه ميخواهد به كوهي بلند و سر به فلک‌کشيده‌اي بالا رود پس در اين صعود خويش، به دست آويزي محكم و ريسماني متين كه در آن كوه فروآويخته شده است چنگ مي زند و به مدد آن دست آويز، به آن كوه بالا مي رود تا به قله آن ميرسد.
انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعدّدی انتخاب می‌کند و به ریسمان های گوناگونی چنگ می زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نَسَب و... ولی همه‌ی این طناب ها روزی فرسوده و در نهایت پاره میشوند و این تکیه‌گاه ها کارایی خود را از دست میدهند. تنها چیزی‌که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.
در ضمن قابل ياد آوري ميدانم كه: تسليم شدن و چنگ زدن به ريسمان الهي، يك امر اختياری است و اكراه و اجباری در آن وجود ندارد. و بايد شدن و چنگ زدن به ريسمان الهي، بايد با عمل همراه باشد. نيكوكار بودن، به تنهايی كافی نيست، اخلاص در عمل هم لازم است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿٢٣﴾

و كسي كه كافر شود كفر او تو را غمگين نسازد؛ بازگشت آنان فقط به سوي ماست، و ما آنها را از اعمالي كه انجام داده اند (و نتايج شوم آن) آگاه خواهيم ساخت، خداوند از آنچه در درون سينه ها است آگاه است.(٢٣)
از فحواي آيه مباركه بر مي آيد كه: رسول الله صلي الله عليه وسلم از محزون شدن به خاطر كفر گروهی از مردم نهی شده است. طوريكه ميفرمايد: **«وَ مَنْ كَفَرَ فَلاَ يحْزُنْکَ كُفْرُهُ»** اي پيامبر! بركسيكه به رسالت تو كفر ورزد و دعوتت را تكذيب كند تأسّف مخور و از عملكردش غمگين مباش؛ زيرا تو رسالت خويش را انجام دادي، امانت را ادا كردي و به نصيحت امّت پرداختي. ما دير يا زود از آنها انتقام می‌گيريم.
در ضمن به رسول الله صلي الله عليه وسلم تسلی خاطر ميدهد كه: به كفر كافر اهميت مده و گمراهی او تو را افسرده خاطر و محزون و غمگينت نسازد، ما دير يا زود از آنها انتقام می‌گيريم.
در ضمن به رسول الله صلي الله عليه وسلم ياد آور ميشود كه: اندوه برای كفر آنان، تو را نبايد از كارهای ديگر باز دارد. كفر آنان به تو آسيبی نميرساند.اي پيامبر! تو در تبليغ و موعظه‌ی آنان كوتاهی نكردی كه تونگران باشی.
«إِلَينٰا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا»نزد ما بر ميگردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نيست.و آنان را از اعمالی كه در اين دنيا انجام داده‌اند، با خبر می‌كنيم.
«إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ» خدا از حيله و كفر و تكذيب نهفته در نهاد آنها آگاه است، الله تعالي به رازهاي دل‌ها و خاطرات ضميرها آگاه است و هيچ چيز نهاني از او مخفي نيست.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

ما كمي از متاع دنيا را در اختيار آنان مي‌گذاريم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شديد مي‌كنيم.(٢٤)
بايد بدانيم كه در قيامت، انسان مطابق به اعمال كه در دنيا انجام داده مورد مواخذه قرار ميگيرد و ارزش كارها را با توجّه به عاقبت آنها مورد محاسبه قرار ميدهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جانب ديگر ماباید فريب نعمت هاي كوتاه وموقت دنيوي را نه خوريم، باید بدانيم كه اين نعمت ها در برابر نعمت‌های اُخروی اندك و ناچيز است.
اين نعمت ها زوال پذير بوده وبا نعمت هاي هميشگي وجاويداني قابل مقايسه نيست، نعمت هاي دينوي كمترين از كمترين ها ميباشد. در ضمن با تمام صراحت و وضاحت باید گفت كه رفاه مادّی، نشانه‌ی سعادت انسان نميگردد.
خوانندگان گرامي!
در آيات (25 الي 32) در مورد اينكه تنها خداي جهان آفرين حق است و ديگر خدايان باطل اند، بحث بعمل آمده است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿٢٥﴾

و اگر از ايشان پرسی چه كسی آسمانها و زمين را آفريده است گويند الله، بگو: الحمد لله (كه خود شما معترفيد) ولي اكثر آنها نمي‌دانند.(٢٥)
در طول تأريخ ديده شده كه: انحراف مشركان معمولًا برخاسته از جهل و ناداني آنان سر چشمه گرفته است. طوريكه در آيهٔ متذكره آمده است: **«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ»**اي پيامبر! اگر از مشركين مكه بپرسي كه آفريدگار آسمان‌ها و زمين كسيت؟ جواب خواهند داد كه فقط خداوند يگانه است.
دكتر عايض بن عبدالله القرني در تفسير الميسّر در مورد اين آيه مي نويسد: با چنين اقراري دليل بر آنان اقامه شد؛ زيرا كسي كه اين موجودات را آفريده سزاوار آن است كه به يگانگي عبادت شود. اكنون براي شان بگو: **«قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ»** بگو حمد و سپاس سزاوار پروردگاري است كه از گفته هاي شما بر خودتان دليلي اقامه كرد. آري! بيشتر كافران فكر نميكنند كه چه كسي در برابر نعمت‌ها مستحقّ عبادت است و چه كسي در برابر بخشش هايش با توحيد و عبوديت سزاوار شكران است؛ از همين رو ديگر چيزها را به او تعالي شريک مي آورند.
«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يعْلَمُونَ» بلكه اكثر شان نميدانند يعني: نمينگرند و تدبر نميكنند تا بدانند كه فقط آفريننده اين چيزهاست كه سزاوار پرستش ميباشد، نه غير وي.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

هر چه در آسمان و زمين است همه ملک، از الله است. در حقيقت الله همان ذات بي‌نياز و ستوده است.(٢٦)
الله تعالي معبود بر حقّي است كه غير او پروردگاري ديگري وجود ندارد.
اوتعالي از مخلوقاتش بي نياز است؛ نه در آفريدن و نه در اداره عالم، نيازمند كسی نيست تنها خداوند، خالق ومالكِ آفريده هاست، وتنها اوست كه بی‌نياز وسزاوار ستايش است. ستايش نيكو و شكران فراوان مخصوص او تعالي است وحمد و ثنا دراول واخير ودرهر زمان و مكان و در همه احوال سزاوار اوست.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

و اگر همهٔ درختان روي زمين قلم شوند وابحار (دوات گردد) و هفت بحر ديگر به آن كمک برساند سخنان الله به پايان نرسد، يقينا الله غالب باحكمت است.(٢٧)

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعاً هم کلمات الهی، قابل شمارش نیستند، طوریکه در (آیهٔ 109، سوره‌ی کهف) میخوانیم: «قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً» (بگو: اگر بحر براي نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سياهي) گردد، پيش از آنكه سخنان پروردگارم خاتمه يابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بياوريم.) امام قرطبی گفته است: بعد از این که یادآور شد که آسمان‌ها و زمین را برای انسان ها مسخر کرده و نعمتش را بر آنان تمام کرده است، یادآور می شود که اگر درختان قلم باشند و آب ابحار رنگ و جوهر گردد و با آن عجایب صنعت خدا نوشته شود که بر قدرت و یگانگیش دلیل است، این عجایب و شگفتی‌ها پایان نمی پذیرند. (تفسیر قرطبی ۷۶/۱۴.).

ابن جوزی مینویسد: بخشی از کلام محذوف است و تقدیر آن چنین میباشد: آنگاه با این قلم‌ها و دریاها کلمات خدا نگاشته شوند، قلم‌ها شکسته شده و دریاها ته میکشد و تمام میشود و هنوز کلمات خدا به آخر نمی رسد و تمام نمی‌گردد. (زاد المسیر ۳۲۶/۶.)

«إِنَّ اَللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» الله متعال در پادشاهي‌اش غالب است، هركه با وي دشمني كند خوارش ميسازد، هر كه با او دوستي ورزد عزيزش ميدارد و در آفرينش و عملكرد، و حكم و شريعتش با حكمت است.

شأن نزول آیهٔ 27:

833- ابن جرير از عكرمه روايت كرده است: اهل كتاب از رسول الله (در باره روح سؤال كردند. پس خداي پاک آية **«وَيسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً»**«و از تو درباره روح ميپرسند. بگو: [آگاهی از] روح شأنی از [شؤون ويژه] پروردگار من است و از دانش جز اندكی به شما نداده‌اند» (اسراء: 85) را نازل كرد. يهود گفتند: تو گمان ميكني بهره ما از علم خيلي اندک است در حاليكه براي ما تورات نازل شده كه سراسر حكمت است وكسي كه به او حكمت داده شود صاحب خير بي شمار است. **«آية وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...»** نازل شد.(طبري 28401 روايت كرده اين مرسل است.).

834- ابن اسحاق از عطاء بن يسار روايت كرده است: اين كلام خدا **«وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً»** در مكه نازل شده بود. چون پيامبر به مدينه هجرت كرد. دانشمندان يهود آمدند و گفتند: براي ماخبر رسيده است كه تو ميگويي، بهره شما از دانش بسيار اندک است. منظور تو ما هستيم يا قومت؟ پيامبر گفت: مرادم همه شما هستيد. دانشمندان يهود گفتند: خود به كتابت ميخواني كه براي ما تورات عطا شده است كه همه معلومات و دانش‌ها در آن درج شده است. پيامبر گفت: معلوماتي كه در تورات آمده است نسبت به علم الله بسيار اندک است. پس الله آية **«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ»** را نازل كرد(طبري 28150 مرسل است.).

835- ابن ابوحاتم اين حديث را با همين عبارت از سعيد يا عكرمه از ابن عباس(رض) روايت كرده است (ضعيف است، طبري 28148 از ابن اسحاق از ابن عباس(رض) روايت كرده است در اين اسناد راويي است كه نامش ذكر نشده و ابن كثير 3 / 557 نام اين راوي را محمد بن ابو محمد گفته كه مجهول است چنانچه در «ميزان اعتدال» و «تقريب التهذيب» [2 / 130 ناشر دار الكتب العلميه بيروت] آمده است. «فتح القدير» 2054 تخريج محقق.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

836- ابوشيخ در كتاب «عظمه» و ابن جرير از قتاده روايت كرده اند: مشركان گفتند: بدون شک سخنان محمد نزديک به تمام شدن است. پس خدا آية **«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ»** رانازل كرد.(طبري 28147 ازقتاده روايت كرده است.).

مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴿٢٨﴾

آفريدن شما و برانگيختنتان [براي ما] جز مانند [آفريدن و برانگيختن] يک تن نيست؛ يقيناً خدا شنوا و بيناست.(٢٨)

«خَلْقُكُمْ»: آفريدن شما در ابتداء جهان.

«بَعْثُكُمْ»: زنده گرداندن شما پس از مرگ در انتهاي جهان.

«كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: آفرينش يک انسان و زنده گرداندن او، با آفرينش همه انسانها وزنده گرداندن ايشان هيچ تفاوتي ندارد، واصلاً مفاهيمي همچون «سخت» و«آسان» و«كوچک» و«بزرگ» دربرابر قدرت بي‌انتهاء خدامعني ندارد.

در علم و قدرت الهی، كميّت و جمعيّت، زمان و مكان، نهان و آشكار، تأثيری ندارد.

اي انسان‌ها! آفرينش و زنده كردن دوبارۀ تان در نزد الله متعال در آساني و سهولت، فقط مانند آفرينش و برانگيختن يک نفر است. چون وقتی چيزی را اراده كند ميگويد: بشو، آن هم فوراً می شود و لباس هستی به تن می‌كند.

صاوی گفته است: يعنی هيچ چيز برای خدا سخت و مشكل نيست، بلكه خلق و زنده كردن تمام عالم بسان خلق و زنده كردن يک نفر بر او آسان است. (حاشيه‌ی صاوی ٢٥٩/٣)

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» «بي‌گمان خداوند شنواست» براي هر آنچه كه شنيدني است «بيناست» به هرآنچه كه ديدني است.

مفسران در بيان شأن نزول آيۀ مباركه ميفرمايند: آيۀ مباركه درباره ابي بن خلف و جمعي ديگر از مشركان نازل شد كه به رسول الله صلي الله عليه وسلم گفتند: الله تعالي ما را در چندين طور و چندين مرحله آفريده است، ابتدا نطفه بوده‌ايم، سپس خون بسته گشته‌ايم، آنگاه گوشت پاره‌اي، سپس بر آن گوشت، استخوان آفريده است، آن وقت تو ميگويي كه ما همه در يک ساعت به آفرينش نويني برانگيخته ميشويم؟ پس، الله متعال اين آيه را نازل فرمود. (تفسير انوار القرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي).

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴿٢٩﴾

آيا نديده ای كه خدا شب را در روز درمی آورد و روز را [نيز] در شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخير كرده است،هريک تا مدتي معين در حركت است، و (آيا نديدي كه) الله به آنچه مي‌كنيد آگاه است.(٢٩)

خوانندگان گرامي!

از جمله راههای شناخت پروردگار با عظمت، مطالعه در طبيعت و اسرار هستی است. همچنان كم و زياد شدن طول شب و روز را تصادفی فكر نكنيد، بلكه كاری الهی مدبرانه و با طرح و برنامه بزرگي صورت مي گيرد.

پروردگار با عظمت ما در آيه مباركه ميفرمايد: آيا نمی بينی و نمی‌دانی كه خدای توانا تاريكی شب را در روشنايی روز می‌آورد و نور و روشنی روز را بر تيرگی شب چيره ميكند و بنا به حكمتش به اين می‌افزايد و از آن ميكاهد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يجْرِي إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى» آفتاب را براي مصلحت بندگان تحت فرمان آورده و براى اين كه مردمان فوايد و منافع بيشترى را از آنها بگيرند، هر يک از آنها در فلک و مدارخود تا مدتى محدود معين و تغّيرناپذيري و تا روز قيامت در مسيرش حركت كند و در مدارش جريان يابد؟

«وَ أَنَّ اَللهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» حق‌تعالي به كارهاي نيک و بد انسان‌ها داناست، هيچ امر پنهاني از او پوشيده نيست و هيچ چيزي از وي غايب نمي ماند. واقعاً ذاتي كه بر سامان دادن و تدبير همچون امور بزرگي توانا باشد، به طريق اولي به آگاه شدن از آنچه مي‌كنيد تواناست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴿٣٠﴾

اينها همه دليل بر آن است كه خداوند حق است و آنچه غير از او مي‌خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است.(٣٠)

مطالعه كنندگان گرامي!

اگر ملاحظه بفرمايد آغاز از (آيهٔ 24 الي آيهٔ 30) اين سورهٔ مباركه بصورت مجموع: تقريباً ده صفت از صفات الهى مطرح گرديده است: از آنجمله: غنىّ، حميد، عزيز، حكيم، سميع، بصير، خبير، حقّ، علىّ، كبير و در هر آيه به يكي از اين صفت الهي اشاره‌ي بعمل آمده ست، بطورمثال: در آيهٔ 25، خالقيّت خداوند متعال مطرح شده، **«خَلَقَ السَّماواتِ...»**، در آيهٔ 27، به نعمت هاى الهى اشاره بعمل آمده، **«ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ»** و در آيه‌ى 28، **«ما خَلْقُكُمْ وَلا بَعْثُكُمْ»** قدرت مطلقه‌ى پروردگار در مبدأ (خلقت و پيدايش) و معادِ (بازگشت) انسان بيان گرديده است.

مرحوم عبدالرؤف مخلص هروي مفسر تفسير انوار القرآن: در تفسير اين آيهٔ مباركه مينويسد: «اين» اوصافي كه ذكر شد؛ از وسيع و بي‌كرانه بودن علم الهي، فراگيري قدرت و شگفتي هاي صنع وي «به سبب آن است كه الله خود حق است» يعني: حق تعالي همه اين پديده‌ها را آفريد تا بدانيد كه او حق است «و آنچه به‌جاي او مي پرستند، باطل است» اين معبودهاي باطل شيطان و ديگر معبوداني از بتان يا غير آنهايند كه به خداي سبحان شريک مي‌آورند «و خدا همان بلند مرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» كه در ربوبيت و سلطه مطلقش، صاحب كبريا و بزرگي مي باشد. (تفسير انوارالقرآن)

تنها خداوند و آنچه از جانب او و يا وابسته به او باشد، حقّ است و هر چه غير از او و يا وابسته به غير او باشد، باطل و ناپايداراست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴿٣١﴾

آيا نمي‌بيني كه چگونه كشتي به دريا به لطف و احسان الله سير مي‌كند تا به شما بعضي از آيات قدرتش را نشان دهد؟! يقيناً در اين (كار) دلايل (وحدانيت الله) است براي هر صبر كننده شكر گزار.(٣١)

كلمات «صبَّار» و «شَكُور» مبالغه‌ى در صبر و شكر را معنى مى دهد.

ابن كثير گفته است: الله تعالي خبر ميدهد كه همين بحر را مسخر كرده است تا كشتى در آن به فرمان و لطف و تسخير او حركت كند؛ زيرا اگر خدا در آب نيروى حمل كشتى راقرارنميداد، كشتى حركت نميكرد.(مختصر٣/٦٩).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴿٣٢﴾

و هنگامي كه موجي همچو سايه بان آنها را فراگيرد، الله را خالصانه ميخوانند و عبادت را خاص او ميدانند، اما وقتي آنان را به سوي خشكه نجات دهد پس برخي ازايشان ميانه رو هستند، و آيات ما را هيچكس جز پيمانشكنان كفران كننده انكار نمي‌كنند.(٣٢)

دكتر عايض بن عبدالله القرني مؤلف تفسير الميسّر درتفسير اين آيۀ مباركه مينويسد: زمانيكه كافران به كشتي ها سوار ميشوند و موج‌ها مانند ابر يا كوهي ارتفاع مييابد و ناشكيبايي و ترس ازهلاكت بر آنان چيره ميشود به الله متعال پناه ميبرند ودربرابر اش خالصانه دعا مي كنند. اما آنگاه كه توسّط كشتي باسلامتي وآرامش به خشكي ميرسند برخي در عبادت خود ميانه رو اند؛ يعني به گونۀ كامل شكر الله را ادا نمي كنند و مؤمن موحّد و تقصير كار اند، ولي برخي ديگر به نعمت هاي او تعالي كفر مي ورزند و در عبادت اش شريک مي‌آورند.

آري! تنها خيانتكاران بدكار به آيات و دين خدا كفر مي ورزند؛ آنانيكه عقدها و پيمان‌ها را شكستندو وعده‌ها را خلاف كردند، از نعمت‌ها انكار ورزيدند و احسان الهي را فراموش نمودند. تفسير الميسّر).

مطالعه كنندگان گرامي!

باید گفت که: انسان به طور فطری خدا شناس است، لیکن وسایل و اسباب مادّی همچون پرده‌ای روی فطرت را می پوشاند و بروز حوادث و خطرها، این پرده را کنار می زند.

در بسياري از موارد رفاه مادّی، عامل غفلت است، ولی خطرها و تنگناها، عامل توجّه، تضرّع، خلوص وغرورزدایی قطع امید از اسباب عادّی، یکی از راه‌های رسیدن به اخلاص است.در ضمن نباید فراموش کرد که: پیمان شکنی ها و ناسپاسی ها، زیاتر از اوقات انسان را به کفر می کشاند.

خوانندگان گرامي!

در آيات (33 الي 34) در باره پند و اندرز، بحث بعمل مي آيد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴿٣٣﴾

اي مردم! از پروردگارتان بترسيد، و (نيز) از روزي بترسيد كه هيچ پدريچيزي [از عذاب دوزخ را] از فرزندش دفع نمي كند، و نه هيچ فرزندي دفع كننده چيزي از [عذاب] پدر خويش است. بي ترديد وعده الله حق است، پس زندگي دنيا شما را نفريبد، و مبادا شيطان شما را به [كرم و رحمت] خدا مغرور كند.(٣٣)

اي مردم! با انجام اوامر و پرهيز از نواهي از پروردگار خويش بايد بترسيم و از دشواري روزي آشكار، يعني قيامت هراس داشته باشيم و از انواع انحرافات عقيدتی، اخلاقی و عملی باید بپرهیزیم. بهترين زاد و توشه برای روزی که حتّی پدر و فرزند به داد يكديگر نمی رسند، تقواست.

امام طبری گفته است: يعنی شفاعت، او را بی نياز نمی كند و چيزی را از او دفع نمی‌كند جز عملی نيكو كه در دنيا قبلاً آن را انجام داده است. (تفسير طبری ٥٥/٢١.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

باید گفت که خطر قیامت جدّی است، لذا هشدارهای پی در پی لازم است. (دو بار امر و دو بار نهی در آیه آمده است: **«اتَّقُوا- اخْشَوْا- فَلا تَغُرَّنَّكُمُ- لا يَغُرَّنَّكُمْ»** در قیامت، هرکس گرفتارعمل خویش است وعهده دار کار دیگری نیست. آنچه انسان را از قیامت غافل می کند، دنیا و شیطان فریبنده است.

حَسَب و نَسَب، در قیامت کارایی ندارد. **«لا يَجْزِي والِدٌ- وَ لا مَوْلُودٌ»** (وقتی پدر و فرزند به فریاد یکدیگر نمی رسند، حساب دیگران روشن است) آنچه در این آیه مبارکه مورد توجّه واهتمام قرار گرفته، صحنه‌ی دلخراشی است که پدر نمی‌تواند کاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد دیگر قرآن، صحنه‌هایی مطرح شده که اگر آن آیات را یکجا بنگریم غربت، ذلّت و وحشت انسان را درك خواهیم کرد:

در آن روز، نه مال به فریاد انسان کافر میرسد و نه فرزند. **«يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ»**(آیه88سورۀ شعرا)(روزی که مال وفرزندان برای انسان نفعی ندارند)

در آن روز، دوستان صمیمی کفّار از حال یکدیگر نمی پرسند. **«وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً»** وهیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. (آیۀ 10 سورۀ معارج) در آن روز، پشیمانی و عذرخواهی برای کافر سودی ندارد. **«وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ»** (آیه36مرسلات)(وبه آنان اجازه داده نمیشود تاعذر خواهی کنند)

در آن روز، نسبت‌ها و آشنایی‌ها برای کافر سودی ندارند.**«فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ»** (101 سورۀ مؤمنون).

درآن روز، وسیله‌ها وسبب‌ها برای کافر ازکار میافتد. **«تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ»** (166 سورۀ بقره) به هر حال، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است.

«وَلا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ اَلْغَرُورُ» و شیطان حیله‌گرکه خلق خدا را فریب میدهد و با آرزوهای باطل آنهارا ازآخرت مشغول و منصرف میکند، شما را فریب ندهد.

آنچه را الله متعال در باب برپاشدن قیامت به شما وعده کرده حقّ است و در آن شكي وجود ندارد؛ از این رو به زندگي دنیا و به آرایش ظاهري‌اش فریب نخورید؛ زیرا دنیا باطل، نابودشدني و متاع اندكي است. همچنان شیطان‌هاي انسي و جنّي شما را در شناخت و عبادت پروردگارتان و از هدایت به سوي گمراهي سوق ندهند.

سعید بن جبیر(رض) میگوید: «فریفته شدن به الله تعالي آن است که شخص درگناه دراز دستي نموده ودرعین حال، بر الله تعالي آرزوي آمرزش را ببندد».

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴿٣٤﴾

بی‌گمان آگاهی از (فرا رسیدن) قیامت فقط نزد الله است، و اوست که باران مي‌باراند و آنچه در رحم مادران است مي داند، و هیچکس نمي داند فردا چه مي كند، و هیچکس نمي داند در چه سرزمیني مي میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است.(۳۴)

«عِلْمُ السَّاعَةِ»: علم وآگاهي از زمان وقوع مرگ و قیامت، مخصوص خدا است.اگر انسان‌ها معلومات بدست بیاورند که: مرگ آنها دور است و قیامت به این زودی برپا نمی شود، مغرور مي شوند وهرچه بیشتربه گناه دست میزنند.

و اگر بدانند که قیامت به زودی برپا می‌شود، وحشت کرده و دست از کار و فعالیّت بر می دارند، بنابراین ما که زمان مرگ وقیامت را نمیدانیم باید همواره آماده باشیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«يُنَزِّلُ الْغَيْثَ»: مراد اين است كه تنها خدا مي‌داند در چه موقع باران مي بارد و كدام منطقه را زير پوشش خويش قرار مي دهد و دقيقاً چه مقدار در دشت و بيابان و كوه و درّه مي بارد.

«يَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ»: مراد آگاهي از تمام خصوصيات و جزئيات نوزاد است. از قبيل پسر و دختر بودن، و استعداد هاي دروني و خصوصيات بيروني جنين و به طور كلّي كيفيات روحي و صفات جسماني و اوضاع حال و آينده او است؛ نه گوشه‌اي از احوال فعلي وي.

«مَاذَا تَكْسِبُ غَداً»: مراد از كسب، همه چيزهائي است كه براي انسان حاصل مي شود، اعم از اين كه به نفع او باشد يا به زيان او. همچون: خير، شرّ، صحّت، مرض، و... مراد از (غَداً) زمان آينده است ولو اين كه لحظه‌اي بعد باشد (سورۀ: كهف/23). خلاصه مراد از عدم آگاهي مردم از امور پنج گانه مذكور در آيه، خصوصيات و جزئيات هر يک از موارد است.

در حديث شريف به روايت ابن عمر(رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: **«مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله، لا يعلم ما في غدا الا الله و لا متي تقوم الساعه، الا الله، ولا ما فيالارحام، الا الله، و لا متي ينزل الغيث، الا الله».** «و ما تدري نفس باي ارض تموت، الا الله: كليد هاي غيب پنج چيز است كه آنها را هيچكس جز خداوند متعال نمي داند: آنچه را كه فردا روي ميدهد، جز خداوند هيچ كس نميداند، جز خداوند كسي نميداند كه قيامت چه وقت برپا مي شود، جز خداوند كسي نمي داند كه چه چيزي در رحم هاست، جز خداوند كسي نمي داند كه چه‌وقت باران فرود مي‌آيد و جز خداوند هيچ كس نمي‌داند كه در كدام سرزمين مي ميرد».

«إِنَّ اَللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» علم الله حد و مرز ندارد و همه چيز را می داند و از ظاهر و باطن اشياء باخبر است. بايد گفت كه: علم بشر محدود است و قابل مقايسه با علم بی نهايت الله نيست. دراين هيچ جاي شكي نيست كه: برنامه ريزی، تدبير و تنظيم امور لازم است؛ امّا قدرتی مافوق در كار است كه انسان نميداند فردا چه می شود.

يقيناً الله سبحان وتعالي به هر چيزي داناست، هيچ امر نهاني از او مخفي نيست و هيچ غايبي از پوشيده نمي ماند.

شأن نزول آيۀ 34:

834- ابن جرير و ابن ابو حاتم از مجاهد روايت كرده اند: مردي از اهل باديه آمد و گفت: زن من حامله است به من بگو كه اوپسر مي زايد يا دختر؟ و در سرزمين ما خشک سالي آمده و هيچ چيز در آن جا نروييده است، آگاهم كن كه چه وقت در آنجا باران مي‌بارد؟ خودم زمان ولادتم را مي دانم تو برايم بگو كه چه وقت مرگم فرا ميرسد؟ پس الله تعالي آيه **«إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ»** را نازل كرد(طبري 28173 از مجاهد به صورت مرسل روايت كرده است.)

الهي پروردگارا!

قرآن عظيم الشأن را نورما، قانون ما،اميد ما، منطق ما،مايه‌ی تعقّل و تفكّر ما، موعظه‌ی ما، شفای ما، آرامش ما و نجات ما وخانواده هاي مان و عالم اسلام وبشريت قرار بده!

آمين يا رب العالمين

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست موضوعات ومطالب سوره لقمان

	لقمان	وجه تسمیه	
1		فحوای سورۀ لقمان	
2		لقمان	
3		تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف	
4		محتوا و موضوعات سورۀ لقمان	
5		خصوصیات خاص سوره لقمان	
6		عظمت قرآن عظیم الشأن	
7		نقش قرآن در یافتن راه سعادت	
8		تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن	
9		تحریم موسیقی در احادیثی نبوی	
10		دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی	
11		امام ابو حنیفه (رح)	
12		امام مالک (رح)	
13		امام شافعی (رح)	
14		دیوث کیست	
15		امام احمد ابن حنبل (رح)	
16		اجماع اهل علمبر تحریم موسیقی	
17		سرور و شادمانی در مراسم نکاح	
18		حکم آواز بدون موسیقی چیست؟	
19		آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است	
20		حکم سرود و ترانه‌های اسلامی	
21		علاج شنیدن موسیقی	
22		لقمان حکیم	
23		شمایل حضرت لقمان	
24		لقمان حکیم و جمهور سلف	
26		بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان	
27		قاضی در میان بنی‌اسرائیل	
28		اولین وصیت لقمان به فرزندش	
29		وصای اي رسول الله ص وسلم بر نیکي با والدین	
30		دساتیر اسلام در شفقت با والدین	
31		سرپرستی ومحافظت از والدین	
32		نیکی با والدین	
33		احترام با احساسات والدین	
34		پیش از والدین باید نشنید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید	
35		خانم واولادهای خویش نسبت به آنان برتری ندهید	
36		دعاء کردن بر والدین در زمان حیات وبعد از مرگ	
37		انواع اطاعت در اسلام	
38		عدم اطاعت از والدین درشرع	
39		آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام	
40		چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش	

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها:

1 - تفسیر انوار القرآن:
تألیف عبدالرؤ ف مخلص هروی .«تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

2 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمهٔ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل ازکردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

3 - تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4 - تفسیر کابلی
مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه : جمعی از علمای أفغانستان

5 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(510 هجری/ 1116میلادی -12 رمضان 592 هجری)

6 - البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.

7 - تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی(متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر.

8 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)

9 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق)

10 - تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیردر سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیراز مهمترین و معتبرترین کتب تفسیر ازجمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ،ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

11 - تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم » تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12 - تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

(c) ketabton.com: The Digital Library

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:
نام مؤلف:الام ابو عبد الله محمد بن احمدالانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القران:
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور،سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):
تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق).

16 - تفسیر قَتادة:
أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ ۱۱۸ هـ، ۶۸۰– ۷۳۶م)
تاریخ نشر :(1980/01/01).

17 - تفسیر کشاف مشهوربه تفسیر زمخشری.
« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف :جارالله زمخشری (27 رجب 467 ـ 9ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:
«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فی التفسير القرآن الكريم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صیح البخاری:
داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ،سال طبع : 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم ـ وصحیح البخاری:
گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود .وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 ـ 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:
تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان
تألیف :شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه وتفسیر سورۀ لقمان
تتبع ونگارش : امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیـژیکی افغان
ومسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره- جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library